

## باز هم درباره «ایرانِ مظلوم»



هر چه از ایشان نقل کرده‌ام در داخل گیومه گذاشته‌ام. این روشی است کاملاً علمی و امین. هر خواننده‌ای می‌داند که فقط سخنانی که در داخل گیومه است متعلق به ایشان است، و آنچه خارج از گیومه است متعلق به نویسنده است. ثانیاً من هیچ جمله‌ای را ناقص نقل نکرده‌ام و حکایت آوردن «لا اله» بدون «الا لله» را تکرار نکرده‌ام. وقتی کتاب ایشان هم اکنون در بازار موجود است، چه لزومی دارد که من جمله‌های پس و پیش يك جمله را که مقصود مرا می‌رساند نقل کنم؟ من لب مطلب و مغز سخن را آورده‌ام و با پوسته‌ای که بدور آن کشیده شده است کاری نداشته‌ام. آقای هیئت چون خواسته است موضوع خطرناکی را مطرح کند آن را در لفافه و با تعارفات بسیار بیان کرده است. وظیفه يك منتقد مگر غیر از این است که نقطه هدف را برگزیند و به آن نشان‌ده رود. البته، تصدیق می‌کنم که این کار نباید به دور از امانت باشد. ولی من کاملاً امانت را رعایت کرده‌ام. اگر کلمه‌ای را در جمله‌ای حذف کرده‌ام (مثل کلمه «هم») به دلیل حذف جمله قبلی در آن محل بوده، و خوانندگان ملاحظه می‌کنند که هیچ لطمه‌ای به معنی نمی‌زند و آن را تغییر نمی‌دهد؛ در عین حال من برای این که این حذف را جبران کرده باشم، در انتهای مقاله خود جمله ماقبل را نیز نقل کرده‌ام و دوبار هم عین آن جمله را با لفظ «هم» نقل کرده‌ام. بنابراین اعتراض آقای هیئت با آنهمه طول و تفصیل در این مورد به کلی ناموجه است. بنده متذکر شده‌ام که آقای هیئت نفی رسمی بودن زبان فارسی را نکرده است. همانطور که خود ایشان نیز مجدداً در این نامه اشاره کرده‌اند عقیده ایشان این است که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در کنار زبان فارسی در محل رسمی شود. انتقاد بنده دقیقاً بهمین حکم است. من به ایشان و همه طرفداران ایشان می‌گویم که رسمیت زبان فارسی در کشور نمی‌تواند محل شرکت واقع شود چون در آن صورت از حیز رسمیت خواهد افتاد؛ وانگهی، در ایران به حکم قانون اساسی فقط يك زبان می‌تواند رسمی باشد و مدارس به يك زبان می‌توانند تدریس کنند و کتابهای درسی فقط به يك زبان می‌تواند نوشته شود (مگر اینکه بخواهند تدریس زبانهای دیگر مانند انگلیسی و آلمانی و عربی و ادبیات زبانهای محلی بکنند). ولی آقای هیئت به این موضوع اعتراض دارد. به اصل پانزدهم قانون اساسی اعتراض دارد. وی به این اندازه قانع نیست که جمهوری اسلامی ایران اجازه داده است بیش از صد و پنجاه کتاب به ترکی یا درباره زبان ترکی نوشته شود. به این راضی نیست که بتواند درباره ادبیات و تاریخ زبان ترکی کتاب بنویسد. به این راضی نیست که بتواند مجله‌ای به ترکی بنویسد و منتشر کند. به این راضی نیست که در رادیو و تلویزیون اخبار به زبان ترکی گفته شود. ایشان

مقاله «ایرانِ مظلوم» که در شماره پیش درج شده بود با استقبالی روبرو شد که نویسنده انتظار آن را نداشت. بسیاری از دوستان و همچنین خوانندگانی که من نمی‌شناختم از طریق تلفن و نامه از بنده تقدیر کردند و بعضی نیز قدم رنجه فرمودند و برای اظهار نظر خود نزد بنده آمدند. در مقابل، تعدادی از خوانندگان هم نامه‌هایی نوشتند و مقاله مرا اراجیف و باطیبل خواندند. نمونه‌هایی از این نامه‌ها را ذیلاً درج کرده‌ام که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

و اما در رأس همه اینها پاسخ آقای دکتر هیئت نویسنده کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی بود. من در مقاله خود پیش بینی کرده بودم که آقای هیئت چه بسا با استنباطهای من از کتاب خود مخالفت کند. پیش بینی من درست از آب درآمد. پاسخ ایشان را با وجود اطمینانی که داشت در اینجا نقل کرده‌ام، نه به این دلیل که ایشان ما را تهدید کرده‌اند که به مراجع قضایی رجوع خواهند کرد، چه قانون ما را مکلف نکرده است که هر نامه‌ای را در مجله خود چاپ کنیم. درج تمام نامه ایشان با همه حشو و زوائد آن بدین دلیل است که خوانندگان ملاحظه کنند که چطور آقای هیئت از رد اتهامی که به ایشان وارد شده است ظفره رفته‌اند. انتقاد من از آقای هیئت در يك جمله خلاصه می‌شد و آن این بود که ایشان گفته‌اند که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در محل (در کنار زبان فارسی) رسماً پذیرفته شود و در مدارس آذربایجان معلمان به زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی هم به ترکی نوشته شود. و این دقیقاً چیزی است که اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نقض می‌کند، و علاوه بر آن به نظر بنده این کار مخل وحدت فرهنگی است و سرانجام تمامیت ارضی کشور را بهم خواهد ریخت. چنانکه ملاحظه خواهید فرمود، ایشان به هیچ وجه به این انتقاد پاسخ نداده‌اند. و در عوض بناحق مرا متهم کرده‌اند که سخنان ایشان را مخدوش و تحریف کرده‌ام. من اولاً يك کلمه به عین گفته‌های ایشان نیفزوده‌ام، و

مخالف قانون اساسی و نافی وحدت و تمامیت ایران است. تشکیل يك شرکت سهامی از زبان فارسی و زبانهای محلی از جمله ترکی و عربی و کردی و لری و بلوچی و غیره در نهایت یعنی از رسمیت انداختن زبان فارسی که یکی از ارکان اصلی و مهم وحدت و تمامیت ارضی کشور ایران است.

آقای هیئت در نامه خود اظهار فرموده اند که از سیاق کلام من بوی توپنه و پرورنده سازی به مشامشان رسیده است. این اتهام را بنده صریحاً رد می کنم. اگر بنده کوچکترین اشاره ای به سوابق سیاسی ایشان کرده بودم این حرف درست بود. ولی هر خواننده منصفی انصاف خواهد داد که من به هیچ وجه متعرض شخص آقای هیئت نشده ام. من از کتاب و از نویسنده کتاب در مقام نویسنده آن کتاب انتقاد کرده ام. البته من گفته ام که کتاب ایشان تفرقه افکنانه است و لحن سخن کینه توزانه است، و این احساسی است که يك فارسی زبان با خواندن کتاب ایشان می کند. اگر لحن من در آن مقاله تند است به دلیل غرض شخصی و سابقه دشمنی نبوده است. من احساس يك خواننده بی طرف را بیان کرده ام. من آینه ای را در پیش روی آقای هیئت گذاشته ام. اگر ایشان از چهره ای که در آینه منعکس شده است خوششان نیامده است، آینه چه تقصیری دارد؟

آقای هیئت در یادداشتی که ضمیمه جوابیه خود کرده اند مرقوم فرموده اند که «نویسنده حق مراجعه به مراجع قضایی و تظلم را با استناد به مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ قانون تعزیرات، به عنوان نشر اکاذیب و افترا برای خود محفوظ می دارد». بنده مایل بودم که آقای هیئت از این «حق خود» استفاده می کردند و من قول می دهم شخصاً در هر محکمه ای حاضر شوم و ثابت کنم که يك کلمه دروغ نگفته ام و افترا به کسی نزده ام. وانگهی، ظاهراً آقای هیئت خبر ندارند که هم اکنون ما هر دو در يك محکمه بزرگ حاضر شده ایم، محکمه ای به بزرگی ایران، و این ملت ایران است که امروز و فردا درباره هر دوی ما قضاوت خواهد کرد و رأی خود را صادر خواهد نمود. من هیچ توضیح و نامه دیگری را از ایشان چاپ نخواهم کرد، مگر اینکه به اصل اتهام بپردازند و بخواهند سخنی را که در کتاب خود گفته اند و خواستار رسمی شدن زبان ترکی در ایران شده اند پس بگیرند. والسلام.

نصرالله پورجوادی

تحصیل حاصل نمی کنند. چیزی که ایشان می خواهند مافوق همه اینهاست. ایشان در يك کلمه می خواهند زبان ترکی هم زبان رسمی (و من اضافه می کنم زبان دوم) ایران شود. این چیزی است که در ایران هم اکنون نیست، و آقای هیئت می خواهند باشد. و من می گویم همین حرف و همین خواسته بی جا و خلاف قانون و خلاف مصالح کشور است. آقای هیئت و طرفداران ایشان می توانند و قانون به ایشان اجازه داده است که به زبان خود تکلم کنند، بنویسند، و چاپ کنند. قانون اجازه داده است که ادبیات زبانهای محلی تدریس شود، ولی اجازه شریک قرار دادن برای زبان فارسی در اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی و اجازه تدریس موضوعات و رشته های درسی را به زبانی جز زبان فارسی نداده است. من هم همین حرف را می زنم که قانون گفته است: رسمیت زبان فارسی در ایران شریک بردار نیست.

هر چه خواهی بکن ای دوست مکن یاردرگر

کانگهی می نشود با تو مرا کار به سر

بعضی از خوانندگان وارلیق گمان کرده اند که بنده با زبان ترکی و چاپ کتاب و مجله به این زبان مخالفت کرده ام. حاشا و کلا که چنین باشد. من هرگز چنین چیزی نگفته ام، و محض اطلاع ایشان در اینجا می گویم که بنده خود ناشر یکی از همان یکصد و اند کتابی بودم که بعد از انقلاب درباره زبان ترکی چاپ شده است. و باز اضافه می کنم که قصد داشتم ترجمه ترکی یکی از متون ادب فارسی را هم چاپ کنم ولی به دلیل ضعف ترجمه آن منصرف شدم. این اقدام بنده البته صرفاً به خاطر احترامی است که برای هموطنان ترك زبان و زبان ایشان قائلم، و الا بدون تعارف باید عرض کنم که شخصاً نسبت به این زبان نمی توانم احساس علاقه ای که يك ترك زبان دارد داشته باشم. ولی این معنی به مخالفت بنده با رسمیت زبان ترکی دخلی ندارد. بنده قلباً به زبان عربی علاقه دارم، چون زبان دین من است و زبانی است که خدا با آن تکلم فرموده است. ولی با همه احترام و علاقه شدید قلبی که به این زبان دارم، و دوست دارم که این زبان زبان دوم کشور ایران باشد، باز اگر شخصی کتابی بنویسد و بخواهد دعوی کند که این زبان باید در مناطق عرب نشین رسمی شود و مدارس آنجا به این زبان تدریس کنند، همین حرف را خواهم زد و خواهم گفت که این

پاسخها و اظهار نظرها درباره مقاله «ایرانِ مظلوم»

نقض ورد اصل پانزدهم قانون اساسی عملاً به خود ایشان بر می‌گردد.

۴) انسان پس از مطالعه مقاله بی اختیار از خود می‌پرسد آیا برآستی ما بدین پایه عاجز و درمانده و بازیچه اراده دیگرانیم؟ که برای حفظ موجودیت خود باید حتی نخستین اصول عدالت و حقوق را زیر پا بگذاریم. آیا برآستی دشمنان ما بدین اندازه توانا و قاهرند؟ اگر خدای نانکرده (کذا) چنین است و چشم انداز بدینسان تیره و تار است، اصلاً دشمنان گستاخ ما را نیازی بدین تمهیدات نیست، کما اینکه در مورد خوزستان خود نویسنده اقرار دارد که بدون کمترین بهانه‌ای بدانگونه که اصلاً ایشان از وجود توطئه‌ای بنام «عربستان» اطلاع نداشته‌اند هجوم آورده‌اند و خواستند آمال پلید خود را جامه عمل ببوشانند و خوشبختانه تیرشان به سنگ خود (کذا) و همان به اصطلاح «عربستانیها» با دیگر اقوام دلیر ایرانی پاسخ لازم را دادند و روشن کردند که اگر دعوی بر حق و اصول برادری در میان ما جاری باشد ملت ایران با تمام اقوامش چون سدّ سدید در برابر مهاجم خارجی هر که که می‌خواهد باشد (شرق و غرب یا شمال و جنوب) با استواری پای خواهد فشرد و سزای او را در کف او خواهد گذاشت.

۵) خدای را سپاس که در کشور ما اکنون رهبران ملت و مقامات مؤثر از سیطره چنین احساس عجز و عقده ناتوانی بدورند و صرف با توهم تجاوز همسایگان و ابرقدرتان دوام ستمهای فرهنگی را بر اقوام برومند ایران اسلامی روا نمی‌دارند و به هیچ بهانه‌ای راضی به تکرار ترانه‌های مستانه برتری نژادی و قومی به بهانه‌های ظاهراً صلاح فرهنگی و سیاسی و غیره نیستند. در راه قرآنی شناسایی و احترام متقابل شعوب و اقوام استوار قدم بر می‌دارند و با ملاحظه صلاح کار مملکت و تشخیص واقع بینانه اوضاع با تقدیر از زحمات مؤلف کتاب، او را به ادامه کوششهای تشویق می‌فرمایند. این نوشهاست که ما را در تحمل آن نیشها یاری می‌دهد.

در شماره پنجم (مرداد و شهریور ۱۳۶۶) نشر دانش مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» به قلم آقای نصرالله پورجوادی درباره کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تألیف اینجناب (دکتر هیئت) نوشته شده که خواندن آن هر خواننده بی طرفی را دچار بهت و حیرت می‌سازد و در آخر کار جز تأسف و سرگشتگی چیزی به ارمغان نمی‌آورد. نویسنده به عنوان اینکه کتاب، تاریخ زبانهای ترکی است و ایشان هم نه ترک است و نه زبان شناس اصلاً وارد متن علمی کتاب نمی‌شود ولی بعضی نکات تاریخی کتاب را مورد محاکمه قرار داده و با نقل قولهای تحریف شده و مخدوش و استنتاجهای مغرضانه و خصمانه مؤلف کتاب را

## پاسخ آقای دکتر هیئت:

۱) تحریف در نقل مطالب کتاب با ترفند آمیختن نظرات شخصی با نقل قولهای بدون رابطه با تفسیرات در گیمه که به دروغ القای اطمینان در مورد امانت می‌کند یعنی به خواننده بی خبر این باور غلط را می‌دهد که مطالب کتاب با صحت و دقت تمام نقل می‌شود و حال آنکه آنچه که از کتاب ارائه می‌شود سخنانی مخدوش، تحریف شده و در اغلب موارد صدو هشتاد درجه در جهت مخالف نیت مؤلف آن است.

با چنین عدم امانت و فقدان صداقت جز اتهام صرف و جازدن توهمات و تصورات و استنباطات نویسنده مقاله به جای مطالب کتاب و نتیجه‌گیری خصمانه و کینه‌توزانه از آنها که تنها به قاضی رفتن است و تحریف واقعیات و دست کاری در متن حاصل نمی‌شود.

۲) نویسنده مقاله در نقل قولهای تحریف شده و مخدوش خود یکی دو بار خواسته است لزوم تدریس زبانهای اقوام به موازات زبان ملی یعنی فارسی و سپردن سیاست فرهنگی اقوام را به دولت به معنی ترک و طرد زبان فارسی بداند، لکن در مقابل تکرار مکرر مسئله در متن کتاب از عهده این کار بر نیامده است. این بار ناچار از مغالطه شده و به حکم قیاس گفته است که این «در کنار زبان فارسی» نیز نظیر همان وعده‌های فرقه دمکرات است.

پیدا است که با این نوع قیاسهای بی پایه در جهان هر عملی و فکری را می‌توان در مظان تهمت قرار داد و به هر دامنی لکه زد و هر بی گناهی را تبهکار خواند و حال آنکه کار پاکان را قیاس از خود مگیر/گرچه ماند در نوشتن شیر شیر...

۳) نویسنده تمامی گناهمانی که برای نگارنده کتاب بر شمرده همه مربوط به مواردی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی صریحاً از حقوق مسلم اقوام ایرانی شناخته است. بر این نکته نویسنده نیز به طور ضمنی اعتراف دارد. ناچار این اندیشه به ذهن خواننده خطور می‌کند که نکند نویسنده در لفافه هجوم به مؤلف کتاب قصد این اصل از قانون اساسی را دارد و به در می‌گوید تا دیوار بشنود. چون دل و جرأت اعتراض به آنرا ندارد این یکی را که تابع آن است آماج تیرهای خصمانه خود می‌کند. در حقیقت جرمی را که به هزار من سریشم می‌خواهد در مورد «سوء استفاده» (۴) از آزادی در قصد به تمامیت کشور» به مؤلف ببندد در حقیقت

ترکی اقتباس کرده است» یاد نموده است. (ص ۴)  
این کتاب تنها از کتابهای محققان روسی و تحقیقات  
طرفداران پان تورکیسم! اقتباس نشده بلکه بحکم حدیث نبوی  
«اطلب العلم ولو کان بالصین» و به طوری که منابع و بیبلیوگرافی  
آن نشان می‌دهد بیش از ۱۲۵ اثر شناخته شده علمی در زبانهای  
مختلف انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، فارسی، عربی، و  
زبانها و لهجه‌های مختلف ترکی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته  
است.

نویسنده خیال می‌کند همه محققین و نویسندگان ترک  
پان تورکیست هستند و به نظر می‌رسد تورکولوژیست  
(ترک شناس) را با پان تورکیست یکی می‌شمارد! نویسنده با کمال  
صراحت می‌گوید: «مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در  
یک جمله می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی باید  
اجازه دهد در مدارس آذربایجان به جای فارسی به زبان ترکی  
تدریس کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این  
مطلب را هم نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در  
تقریظی که به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان  
کرده‌اند.» (ص ۴)

برای آگاهی خوانندگان عزیز آنچه را که نویسنده مقاله برای  
اثبات مدعای فوق بعد از حذف بعضی قسمتها و کلمات مهم کتاب  
به عنوان سند ارائه می‌دهد عیناً نقل می‌کنیم: «مردم هر منطقه...  
باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند،  
زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳). در  
صورتیکه در کتاب اینجانب اصل متن چنین است: «البته هر  
کشوری باید یک زبان مشترک داشته باشد. همه افراد آن کشور  
باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند ولی مردم هر  
منطقه هم بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس  
کنند.» از پاراگراف فوق قسمت اول و کلمه «هم» را حذف کرده تا  
معنی جمله را بدانگونه که می‌خواهد جلوه دهد. مطلب از این به  
بعد هم مخدوش و مجعول است. بعد از قول خودش به وکالت از  
تفرقه افکنان! پاسخ می‌دهد «ظلمی» که به مردم ایران شده است  
همه به دست فارسها بوده است. بعد می‌گوید بر اثر همین ستم  
ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق  
انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم  
ماندند» (ص ۲۶۱ کتاب). در صورتیکه در کتاب چنین آمده «این  
افکار محال برای گردانندگان رژیم (پهلوی) خیالی خوش و برای  
مردم ستم‌دیده و عقب مانده و فقیر ایران مصیبتی بزرگ بود که در  
این مختصر قابل شرح و توجیه نیست. به هر حال مردم از نخستین  
حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری  
محروم ماندند.» (ص ۲۶۱). بعد از قول خودش می‌افزاید: با

مورد طعن و نفرین قرار می‌دهد و هر تهمت و افتزایی را که در  
عالم مسلمانی هیچکس سزاوار آن نیست نثار مؤلف کتاب  
می‌نماید. نویسنده قبل از ورود به مطلب یکی دو خاطره از  
مسافرت بیست سال قبل خود را به قونیه و حلب و دمشق نقلی  
می‌کند و در آنجا نیز دچار اشتباه و تضادگویی می‌شود. مثلاً  
مولوی را که از شش، هفت سالگی از بلخ به قونیه رفته و تا آخر  
عمر در آنجا زیسته و به ترکی هم شعر گفته و فرزندى چون سلطان  
ولد که شاعری نامدار به زبان ترکی است تربیت کرده است با  
زبان مردم قونیه بیگانه می‌خواند (ص ۲). و ضمن تعریف داستان  
جوان سوری تغییر نام استان خوزستان به «عربستان» را با  
شکست اعراب از اسرائیل همزمان می‌داند در صورتی که در جای  
دیگر می‌نویسد که «اورا (آن جوان سوری) مقصر نمی‌دانم،  
عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از  
مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند» (ص ۳). بعد به دو  
نشریه ادواری افغانی و دایرة المعارف عراقی اشاره کرده و چنین  
نتیجه می‌گیرد: «این تفرقه‌افگنی‌ها منحصر به خارج از مرزهای  
ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را  
آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!» (ص ۴)

کتاب تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی به اعتراف نویسنده در  
یکسال (دو ماه) دو بار چاپ شده و به قدری مورد استقبال قرار  
گرفته که چاپ دوم نیز در مدت کمی نایاب و یا کمیاب شده است.  
کتاب به زعم نگارنده یک اثر علمی و تحقیقی است و در آن ضمن  
شرح جریان تکامل و ویژگیهای تاریخی و آثار ادبی ۱۳ قرن اخیر  
زبان ترکی، ویژگیهای زبانشناسی ۲۸ لهجه ترکی و ادبیات آنها  
شرح داده شده است، و تا آنجا که اطلاع دارم نظیر این کتاب نه  
فقط در ایران و زبان فارسی بلکه در هیچیک از کشورهای جهان که  
در آنها تورکولوژی پیشرفت زیادی داشته است نوشته نشده  
است و به همین مناسبت بعد از بررسی از طرف بزرگمردان دولت  
به علت پر کردن جای خالی در فرهنگ ایرانی از مؤلف قدردانی  
شده است. با وجود این نویسنده مقاله «ایران مظلوم» به بهانه  
ندانستن ترکی و زبان شناسی اصلاً وارد مطلب نشده و از کتاب با  
جملات «به ظاهر کتابی است تحقیقی... که مؤلف از کتابهای  
محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان ترکیسم درباره زبان

سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همه اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی بخصوص ترکها «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بود (کذا) را به دست آورده‌اند و باید همه آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲-۲۹۱) بعد باز از قول خودش چنین می‌گوید: چه دلیلی دارد که بچه‌های ترک آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی، نظامی، عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه‌نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی‌احترامی به مذهب و زبان ایشان است. در کتاب اینجانب در صفحه ۳-۳۹۲ به جای مطالب فوق عیناً چنین آمده است: «بنابر این زبان مردم مناطق مختلف ایران هر چه باشد وطن‌شان ایران و همه آنها مسلمانند و ایرانی. ایرانی بودن به نژاد و زبان بستگی ندارد و گرنه سادات و ترکمنها و ترک‌زبانان و عرب‌زبانان ایرانی محسوب نمی‌شدند. کشور ما که در چهارراه حوادث تاریخ واقع شده و محل تاخت و تاز و هجوم و مهاجرتهای بزرگ تاریخی قرار گرفته البته باید چهره‌ای با این مشخصات داشته باشد و اقوام مختلف با زبانها و شیوه‌های مختلف در آن باشند. این واقعیت را بپذیریم که ملت ما از اقوام مختلف و مردمانی با زبانها و گویشهای مختلف تشکیل شده و همه آنها در طول تاریخ ایرانی شده و برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همه آنها حقوق مساوی داشته باشند و خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی‌شان محترم شناخته شود.»

نگارنده مقاله باز از قول خودش چنین می‌نویسد: از همه اینها گذشته فارسی آموختن ترکها در مدارس يك عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانه‌ای با اسلام نداشت ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام خمینی - مدظله - را به همه ایرانیان تحمیل کند. (ص ۶). گذشته از احساس توطئه پرورنده‌سازی که سیاق کلام نویسنده مقاله (خدا کند به غلط) به خواننده القا می‌کند باید بگویم که در این کتاب چنین کلماتی اصلاً و ابداً بر قلم اینجانب جاری نشده است بلکه بطوریکه در بالا نقل شد قبل از تدریس زبان مادری و محلی لزوم داشتن زبان مشترک ملی و به کار گرفتن فارسی را در تمام ایران تأکید نموده و این عقیده را به اتکای ماده پانزده قانون اساسی جمهوری اسلامی اظهار نموده‌ام.

نویسنده مقاله گوشه‌ای از تاریخ زبان ترکی آذری را که مربوط به سال ۱۳۲۴ و روی کار آمدن فرقه دمکرات آذربایجان است بعنوان خواب خوش! اینجانب نقل قول می‌کند و می‌نویسد: در آنموقع برخلاف نوشته کتاب، زبان ترکی به موازات زبان فارسی نبوده بلکه به استناد نوشته‌های احمد شفائی «دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به زبان فارسی

تکلم کند».

نویسنده مقاله توجه نداشته است که من تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی را نوشته‌ام و به حکم اصول پژوهش علمی و امانت‌داری ناگزیر بودم عین وقایع تاریخی را بدون حب و بغض و تحریف نقل قول نمایم. در اینجا مطلب بر سر آن نیست که در آن دوران اجرای برنامه‌ها چگونه بوده و شهادت این و آن تا چه درجه می‌تواند عینی تلقی شود. مسئله در اینجا است که در آن وقت اجرای اینگونه طرحها در دست حکومت مرکزی تهران نبوده است و البته قیاس طرز اجرای دولت جمهوری اسلامی با حکومت محلی آن زمان لااقل منصفانه نیست.

اما در دوران سلسله پهلوی که ایشان، شاید ناخواسته، از آن دفاع می‌کنند چون نسبتاً جوان هستند شاید اطلاع ندارند که مستوفی استنادار رضاشاه در آذربایجان مرتکب توهینهایی شده است که از یادآوری آن بهتر است اجتناب کرد و محسنی رئیس فرهنگ وقت هم پایه‌پای اربابش دستورهایی داده بود که هر آدم با وجدانی از تذکر آن غرق غرق شرم می‌گردد و ذوقی خلف او نیز به کسانی که به زبان مادری خود حرف می‌زدند نوعی باج و خراج بست.

در زمان شاه سابق نیز که غرب‌زدگی به حد اعلای رسیده بود به طوری که بیش از ۵۰ درصد نام مغازه‌های تهران نامهای فرنگی داشت چاپ يك صفحه نوحه ترکی هم ممنوع بود و اگر در کتابی يك کلمه ترکی دیده می‌شد از طرف عمال سانسور پهلوی قبل از حذف آن اجازه چاپ داده نمی‌شد.

رژیم پهلوی با ترك و ترکی بیش از کمونیسیم و شوروی دشمنی داشت و برای همین بود که کتابهای ترکی را که يك کلمه بر علیه مصالح و مقدسات ایران در آنها نبود آتش زد ولی نشریات کمونیستی حزب توده را که به فارسی منتشر می‌شد در همان موقع آزاد گذاشته بود.

نویسنده مقاله ضمن نقل گوشه‌ای از آخر پاراگراف صفحه ۲۴۱ کتاب می‌گوید: نویسنده وقتی از قول امیر علیشیرنویایی نقل می‌کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصله می‌افزاید: «در آذربایجان شمالی (!) بعد از الحاق به روسیه



فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبله کسانی را که می‌خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می‌دهد (ص ۹)، بعد هم جملاتی که بیشتر به ناسزاگویی و تهمت و افترا شبیه است پشت سرهم قطار کرده و زبان ترکی را وسیله اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌تورکیسم می‌شمارد و برای اثبات مدعای خود از به کار بردن زیاد کلمه (خلق) در کتاب مدد می‌جوید!

نویسنده متأسفانه به علت ندانستن زبان ترکی و عدم اطلاع از ادبیات آن متوجه نیست که زبان ترکی آذری برخلاف تصور ایشان تنها وسیله اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌تورکیسم نبوده بلکه زبان اکثریت قاطع ترکان شیعه و وسیله بیان عقاید تشیع بوده و می‌باشد. به طوری که بهترین اشعار مذهبی و نوحه‌سراییها درباره شهدای کربلا چه در گذشته و چه در دوران معاصر با این زبان سروده شده است.

نویسنده با این تمهیدات و تحریفات و استنتاجهای غلط می‌خواهد اینجانب را در یکجا هم پان‌تورکیست و هم کسیکه قبله‌اش آن سوی ارس می‌باشد معرفی نماید! در ضمن در صفحه ۱۰ نشریه مرا یقیناً يك ایرانی مسلمان می‌خواند!

نویسنده در آنجا که می‌گوید من يك ایرانی مسلمان هستم به خطا نرفته است ولی به همان علت مسلمان بودن قبله من هرگز آن سوی ارس نبوده و نمی‌توانست باشد، لیکن با کمال خلوص اعتراف می‌کنم که من آن سوی ارس را هم تا «در بند» گوشه‌ای از خاک ایران می‌دانم که روسها به زور از مام‌وطن ما جدا کرده‌اند و مردم آذربایجان شمالی را هم مانند خاقانی شیروانی و نظامی گنجه‌ای ایرانی می‌شمارم. اما درباره پان‌تورکیسم به نظر می‌رسد ایشان هم مانند سایر همفکرانشان معنی این کلمه و یا اصطلاح سیاسی را به روشنی نمی‌دانند و تصور می‌کنند هر کسی زبان ترکی را ولو زبان مادری‌اش باشد دوست بدارد و یا با ادبیات و تاریخ آن آشنایی پیدا کند پان‌تورکیست است! ایشان پان‌تورکیست را با تورکولوژیست (ترک‌شناس) یکی می‌داند و این صحیح نیست. پان‌تورکیسم يك مفهوم ایدئولوژیکی است که خواستار تشکیل دولت واحد از کلیه ترکان جهان است. يك نفر پان‌تورکیست معتقد است که باید قدرتهایی چون شوروی و چین کمونیست و اغلب کشورهای خاورمیانه تجزیه شوند و ترکهای مقیم این کشورها از شرق سیبری تا اروپای مرکزی تحت لوای يك قدرت سیاسی دولت واحدی تشکیل دهند. البته این ایدئولوژی مغزهای خیال‌باف است و حتی در ترکیه نیز مخالف با قانون اساسی و غیرقانونی است و جز مشتی نژادپرست متعصب طرفداری ندارد ولی آنچه مسلم و آشکار است تضادی است که بین پان‌تورکیسم و کمونیسم و رژیم شوروی موجود است.

طرفداران این دو مسلک سیاسی دشمن سرسخت یکدیگرند. من نمی‌دانم نویسنده چگونه این تضاد را حل کرده است؟ نویسنده از تأثیر کتاب اینجانب و «یکصد و هفتاد» کتاب دیگر ترکی که در دوره جمهوری اسلامی نوشته شده به وحشت افتاده و می‌گوید: «خوانندگان این کتابها فقط جوانان پرشور و تاریخ‌نخوانده آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند آثاری گذاشته است و این برآستی خوفناک است.» (ص ۷).

جای تأسف است که کسانی بدینگونه قربانی توهمات خویش می‌شوند و با آوردن صغری و کبری‌های من درآوردی و نقل قولهای آنچنانی خویشتن را برآستی دچار خوف می‌سازند و آنچه را که نشانه سرسبزی، قدرت و اتحاد حقیقی ایران است علامت نفاق و تفرقه می‌انگارند و معتقد می‌شوند که باید همچنان به سیاست دیرین و غلط گذشته (این بار زیر لفافه‌های دیگر) ادامه داد، ستم فرهنگی را به جای الفت و همدلی گذاشت و به جای خانواده‌های متفق و واحد بار دیگر از ما ایرانیان مظلوم برادران دشمن ساخت. باید گفت «همان مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند» به همین علت یعنی آذربایجانی بودن درد را بهتر و عمیقتر از نویسندگانی که «ترکی نمی‌دانند» درک کرده‌اند و داروی آنرا نیز خوشبختانه در اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی یافته‌اند.

درخاتمه از خداوند توفیق همه ایرانیان و عزت و سعادت ایران عزیز را مسئلت می‌نمایم.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما، کافرست رنجیدن

دکتر جواد هیئت

فارسیها از نسل مغولند

مقاله‌ای که تحت عنوان «ایران مظلوم» در ورق پاره به اصطلاح نشر اکاذیب نوشته بودی خواندم. من که قبلاً کتاب تحقیقی و پرارزش و علمی سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی را خوانده بودم به بی اطلاعی و نفهمی و غرض ورزی شما کاملاً پی بردم و هر خواننده منصفی نیز مثل من چنین قضاوت خواهد کرد... اگر تو واقعاً می‌خواهی ریشه نفاق را براندازی بسراغ طاغوت نامه فردوسی برو و آن را مورد بحث قرار بده. بگذریم از اینکه فردوسی استاد سخن است اما فردوسی نفاق افکن ایده و عقیده کثیف طاغوت پروری و ضد اسلامی داشته و هزارسال است که به طاغوتیان کمک کرده است. حالا از زبان خودش بشنوجایی که می‌گوید: چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. یعنی به عقیده آقای فردوسی «طاغوت = یزدان». و یا: شهامهر تو کیش و آئین ماست / پرستیدن کیش تودین ماست... این آقای فردوسی طاغوت پرور به خاطر برجیده شدن رژیم طاغوتی و جای گزین شدن اسلام افسوس می‌خورد و باکمال تأسف و تأثر می‌گوید: تفو باد بر چرخ گردون تفو. کائنات خدا را هم به فحش و ناسزا می‌گیرد و بیخود نیست که همیشه طاغوتیان از او طرفداری می‌کنند... من يك ایرانی ترك تبار از اهل همدان هستم و به ترك بودن خود می‌بالم و افتخار می‌کنم و خوشحالم که مثل تو و همپالگان (کذا) شونیستت از نسل مغول نیستم... شما از نسل مغول هستید لکن به زبان مادریتان حرف می‌زنید. اگر در این شکی داری برو تاریخ را خوب مطالعه کن. وقتی مغول به ایران حمله کردند مردها را کشتند اما زنهای جوان و زیبا را بازور تصاحب کردند. البته نه برای همسری بلکه برای ارضاع (کذا) شهوات و برای لذت آنی و زودگذر اما در کشتزار مادر بزرگتان تخم نسل مغول کاشته شد. وقتی مادر بزرگتان وضع حمل کرد دیگر پدر بزرگتان مغول پهلوی او نبود، مادر بزرگتان هم زبان مغولی نمی‌دانست، این است که به بیجه خودش زبان خودش را یاد داد. اما ترك ترك است، نژاد پاك و خالص و هیچ شك و شبهه در او نیست.

م. ص.

مردم آذربایجان یکبار قبلاً از این سوراخ  
گزیده شده‌اند

مقاله «ایران مظلوم» شما که خوشبختانه از آن بوی «دل سوخته»، دل انگیزتر از عطر جان پرور عود سوخته به مشام جان می‌رسید، رسید از دست محبوبی به دستم... و این بوی سوزش دل، این بوی مهرورزی به زادگاهمان ایران و مردم آن، و این بوی جوانمردی، روشنفکرانه چنانم مست کرد که براستی دامنم از

دست برفت...

من خود با پدر و مادرم به زبان ترکی سخن گفته‌ام، و دایه‌ام به زبان ترکی محلی به من لالایی خوانده است، و حتی خودم به مقام فضولی برآمده و گاهی به تفنن شعری به هم بافته‌ام، به زبان آذری هم شعر سروده‌ام (که کمتر از شعر گونه‌هایم به زبان فارسی نبوده، زیرا به هر دو زبان، بدشعر گفته‌ام)، و من که به ظاهر و به حکم پاره‌ای ضرورت‌های محلی و خاص، و چه بسا در واقع همچون صوفی خام، به صورتی، یکی از پایکوبان و دست افشانان همان دایره‌ی معرکه گونه رقص و پایکوبی موسوم به حکومت دموکرات آذربایجان (!) بوده‌ام، به شهادت وجدان همیشه نق نقو و غرغر و وریزه خوانم، هر چه امروز می‌کوشم که به زبانی جز به زبان سعدی و حافظ و فردوسی و... با شما مرد نادیده و ناشناخته دو کلمه سخن بگویم قادر نیستم... یعنی، نه که اصلاً قادر نیاشم... من با خواهر و برادر و بستگانم به زبان محلی مان صحبت می‌کنیم ولی یکبار متوجه می‌شویم که صحبت ما با فارسی ختم شده است... و اتفاقاً دیگر آذربایجانیها و به اصطلاح ترك زبانها را هم می‌بینم که چنین شده‌اند و بیشتر برایشان اینگونه راحت تر و مطبوع تر است که به فارسی سخن بگویند... بگذریم از اینکه در آن روزگار (موسوم به دموکرات آذربایجان) گاهی دو کلمه به تقلید و با اشکال و پیر از غلط به زبان «آنها» می‌نوشتیم که بگویم بلی ما هم می‌توانیم.... و یا اینکه «آنها» به نام دیگران در روزنامه‌هاشان چیزی به چاپ می‌زدند که روح صاحب امضاء خبر نداشت! و این برای آن بود که بگویند مردم محلی در این «کار دموکرات بودن» شریک هستند!

آنجا که گفتم «حتی فضولی کرده و شعر گفته‌ام» به یاد مرحوم فضولی شاعر شیرین سخن ترکی زبان افتادم (که البته اشعار فارسی شیرینی هم دارد) و به یاد مرحوم هیدجی شاعر و حکیم گر انمایه (که او هم به فارسی و ترکی اشعار خوبی دارد)، ولی هر چه کردم برای تظاهر به بی طرفی و انصاف، حتی يك بيت و يك مصراع به لطافت و ظرافت اشعار سعدی و حافظ از آن دو شاعر هم‌زبانم پیدا کنم، دیدم نه، سخن آنان دگر و گفته سعدی دگر است، و در این دریای بیکران ادب و هنر ایران و با همه سفینه‌های تیزرو و رنگارنگ جز در کشتی موج افکن خواجه شیراز بضاعت سخن درفشان نمی‌بینم.

آنچه که لازمه سخن گفتن درباره این موضوع باشد، در همان مقاله «ایران مظلوم» (که به مظلومیت حسین (ع) و به قدرت خدا قسم من هم دلم به مظلومیتش می‌سوزد) جنابعالی به خوبی ادای تکلیف کرده و وظیفه يك ایرانی با شرف را که در این روزگار قلم به دست دارد و مختصر میدانی برای سخن گفتن در اختیار، انجام داده‌اید. اما در سخنی که «حریف» مطرح ساخته است دو موضوع

باید در نظر گرفته شود، که اصلاً جدا از آن مطلب اساسی و سیاسی و ملی و میهنی است که در آن مقاله، بحق مورد توجه شما قرار گرفته است، و این همان دومین نکته است که به اشارت در بالا گفتم و نمی‌خواهم سر بسته بماند.

اصولاً هم اکنون، بنا به ارتباطات وسیع و همه جانبه تری که بین اقوام و طوایف موجود در هر کشور - من جمله ایران - بوجود آمده است نه تنها تکمیل و تنقیح و تقویت زبان مشترک اصلی ملی بیش از پیش ضرورت فرهنگی دارد - حتی بزرگترین نیاز اقتصادی - اجتماعی (socio-économique) می‌باشد. اگر کسی را برآستی هوای دلسوزی «خلقها» و «توده‌ها» و بطور کلی مردم در سر باشد، باید بیش از هر چیز و پیش از هر کار بکوشد که این یگانه و مهمترین رشته ارتباط و بهم پیوستگی انسانهای این سرزمین (که مهمترین ضامن همکاری و تعاون و تعاضد و تفاهم برای حل مسائل اقتصادی - اجتماعی شان می‌باشد) هر چه زودتر و بیشتر و منطقی‌تر استحکام یابد. یعنی باید کوشید که تمام افراد این مملکت هر چه زودتر و هر چه آسانتر همدیگر را بفهمند و

گر نه:

ای بسا دو ترک چون بیگانگان

وای بسا هندو و ترک همزبان

پس زبان همدلی خود دیگر است

همدلی از همزبانی بهتر است

و من یقین دارم که زبان همدلی در میان مردم ایران - اعم از ترک و فارس و لر و بلوچ و... - همان زبان سعدی و حافظ و فردوسی و نظامی و صائب و قطران و طرزی است که صرف نظر از شیرازی و قهستانی و شیروانی و تبریزی و خراسانی بودن همگی به یک زبان درباره آداب و هنجار اندیشه و کار مردم ایران زمین سخن گفته‌اند... گویانکه در نگاههای آشنای همه این اقوام هم آن زبان همدلی نهفته است و دوست با دوست به یک چشم زدن می‌گوید، و کور شود هر آن چشمی که چشم دیدن این آشنایها و همدلیها را ندارد.

پس بسیار طبیعی است که در این روزگار اگر کسی قلمی در دست دارد و فرصت و امکانی برای گفتن و نوشتن، سخنان خود را به فارسی بگوید و پیش از هر کار در تبلیغ و تعلیم و تعمیم سریع زبان همدلی (فارسی) در سرتاسر کشور جهاد کند تا برای تمام مردم ایران در این شرایط بحرانی تاریخشان شرایط همگرایی و آشنایی بیشتر فراهم شود و مشکلی دیگر به صورت قوزبالای قوز به نام زبانها و لهجه‌ها و فرهنگهای گوناگون مطرح نباشد! مضافاً اینکه، نه تنها بعد از گذشت چهل و دو سال از حادثه آذربایجان (که «حریف» به نام حکومت دموکرات آذربایجان از آن یاد کرده) مدارس زیادتر شده و نوآموزان و تعلیم و تعمیم زبان

فارسی در شهرها و روستاهای آذربایجان و همه استانها بسی افزوده شده است، حتی در همان دوران ایدال مورد استناد «حریف» و پیش از آن و بعد از آن هم مردم آذربایجان منحصرأ با زبان ترکی محلی (یا تاتی و امثال آن) زندگی نمی‌کردند و پیوند ناگسستنی نداشتند، لامحاله کمتر کسانی یافت می‌شدند که با خواندن و نوشتن به زبان ترکی آشنایی داشته باشند و کسی هم نبود که بدون تسلط به زبان ترکی نتواند کارهایش را انجام دهد. ضرورتی ندارد به خاطر بیابوریم که بسیاری از مقامات همان حکومت و معلمان و مدیران فرهنگ و حتی افسرانی که از تهران و دیگر شهرهای غیر ترک اشتغال در آن آذربایجان ورق برگشته را پذیرفته بودند حتی یک کلمه ترکی آذری نمی‌دانستند تا چه رسد به زبان دده قورقوت! افسران و مردان و زنان زیادی بودند که خونشان ریخته شد و ترک زبان نبودند و اگر حریف اصرار زیادی در مورد زبان و اینگونه جداییها بورزد باید گفت آن بیچاره‌ها خونشان به هدر رفت (و چه بسا به جرئت بتوان گفت که تمام آنگونه کارها به زبان روابط حسنه ایران و شوروی انجامید). در تمام آذربایجان - گذشته از یکی دو نفر که گویا تحصیلاتی در باکو و یا استانبول داشته‌اند - کسی پیدا نمی‌شد که بتواند مثلاً یک مقاله ده خطی به زبان محلی آذربایجان بنویسد که واقعاً برای مردم آذربایجان قابل فهم باشد و چنین نیازی هم وجود نداشت (زیرا مردم در خانه و کوچه و یا هر گاه که دوست داشتند به زبان محلی خود صحبت می‌کردند و می‌کنند و هر چه هم که لازم داشته باشند بخوانند و بنویسند به خط و زبان فارسی می‌نویسند و چه بسا نویسندگان مهم فارسی که از خطه آذربایجان و دیگر استانهای با زبانهای محلی برخاسته‌اند)... حقیر با وجود اینکه در شرایط کنونی عمرم علاقه‌ای به بحثهای سیاسی ندارم اگر ضروری باشد شخصاً بطور خصوصی به یکی از نویسندگان کتاب مورد انتقاد شما (که با بنده حقیر آشنایی محترمانه‌ای دارد) عرض خواهم کرد که چگونه و با به کار بردن چه شیوه‌ها و روشهایی در زمان آن حکومت یک ساله آذربایجان، روزنامه‌ها و مقالاتی را به قلم آن معدود تحصیل کرده‌های با کو و ترکیه و نویسندگان به آن زبانها منتشر می‌کردند، ولی نام اشخاص دیگری را چه بر بالای روزنامه‌ها و چه بر بالای مقالات چاپ می‌کردند! که اگر نخواسته باشم بگویم کسی را یاری تکذیب و مقاومت نبود، می‌توانم بگویم لامحاله «علاقه و همت و احساس عیبی» نبود که این خود در خور انتقاد است و بالأخره هم در کوتاه مدتی خواهی نخواهی نتوانستند به آن کار ادامه دهند! و گمان ندارم آن آشنای من مفید بدانند که پس از چهل و دو سال:

به صورت چنگ بگویم آن حکایتها

که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش



به ویژه که حقیر نه به عنوان «جهان بینی و اعتقاد ایدئولوژیک»، بلکه به دلایل محلی و ژئوپولیتیک به حفظ احترام متقابل با همسایگان ایران معتقد می‌باشم، که العاقل یکفیه‌الاشاره. و در هر حال، قدر مسلم این است که شما در مطرح ساختن این مسئله، یعنی دفاع از «ایران مظلوم» آن هم با آن همه ادب و نزاکت و واقع بینی همه جانبه و با آن قلم شیوا بسیار کار زیبا و خداپسندانه و شجاعانه و ایران دوستانه‌ای انجام دادید که یقیناً ایران فراموش نخواهد کرد، و زهازه بر شما...

و اما در مورد نویسندگان آن کتاب و مطرح کنندگان اینگونه مطالب تردید دارم که دانسته و فهمیده و به قصد پایمال کردن نقش و ارزش و الای زبان فارسی در حفظ وحدت و یکپارچگی ایران و نادیده گرفتن ضرورت و وجوب عینی حمایت و حفاظت از این گرانبها ترین میراث فرزندان و جاودان تاریخ و فرهنگ ایران دست به این کار زده باشند، و چه بسا که قصد تفنن و وقت گذرانی در کار بوده است!

و حقیر در این مرحله از عمر و تجارب خود لزوماً ترجمه فارسی يك ضرب المثل عربی را به خاطرها می‌آوردم که مرد عاقل، از يك سوراخ بیش از یکبار گزیده نمی‌شود. و من بنده تمام اقوام و طوایف و سخنگویان به تمام لهجه‌های محلی ایران را عاقل و فرزانه می‌دانم، خصوصاً مردم آذربایجان را که یکبار از این سوراخ گزیده شده‌اند و تجربه خود را به رایگان در اختیار همه علاقمندان گذاشته و می‌گذارند. خداوند نگهدار شما و دعای مردم ایران به ویژه آذربایجانیان همراه شما باد.

م. س.

### از سرزمین آفتاب و چین تا قلب اروپا

نقد يك مطلب و یا يك رساله علمی و تحقیقی بایستی خالی از اغراض و تعصبات و بدور از تنگ نظریها باشد ولی متأسفانه تفسیر و توجیهاات جنابعالی در نقد و بررسی جهات سیاسی (به اصطلاح خودتان) کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی خالی از اغراض نبود... چرا پیشه‌وری توانست یکسال در آذربایجان حکومت کند؟ از علت‌های عدیده یکی هم دل آزدگی مردم آذربایجان از طراحان و مجریان مسئله وحدت ملی بود و دل آزدگی از تحمیل زبان واحد با نفی زبان قومی و مادری... شما لااقل یکبار دیگر به تاریخ این مرز و بوم بنگرید اگر ترکان را از تاریخ کشورمان حذف کنیم تاریخمان حذف خواهد شد، حتی در تاریخ دنیا نیز بنگرید محال است تاریخ ملتی با تاریخ ترکان آمیختگی نداشته باشد

ما ترکان قومی بس عظیم و حادثه ساز تاریخیم. از سرزمین آفتاب و چین تا قلب اروپا بسان نیم‌کمربندی این کره خاکی را در بر گرفته‌ایم و

### زبانی بس کهن و فرهنگی بس غنی داریم

پدران ما بیش از یکهزار سال در طول تاریخ در این آب و خاک حکمرانی نموده‌اند از سلجوقیان و غزنویان و صفویان و افشاریان و قاجاریان و همه در حفظ استقلال ارضی و مهمتر اینکه در تقویت زبان فارسی از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند. ما ترکان کی و کجا صحبت از جدایی داشته‌ایم، اصلاً در کجای آن کتاب صحبت از جدایی به میان آمده، این شماست که جدا از ما صحبت از جدایی دارید. ما همیشه با برادران فارسی زبان مهربان بوده‌ایم، ما همیشه شیرینی زبان فارسی را در کام داشته‌ایم لکن شما هرگز به هنر ترکی ارجی ننهاده و همیشه در باره‌اش غرض ورزیده‌اید. جنابعالی زبان ترکی را با نیم زبانها و لهجه‌ها یکی دانسته و در یکجا قضاوت نموده‌اید، این امر رساننده عدم اطلاع و آگاهی شما از زبان و فرهنگ این قوم عظیم می‌باشد... زهی بی انصافی که بعد از انقلاب اسلامی و این همه خون دادنها باز مروجین طرح ملت واحد و زبان واحد و آنانکه برای هر قوم و هر چیزی در ایران ریشه فارسی می‌تراشند جانی دوباره گرفته و بی پروا به ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران امر می‌کنند که «اجازه ندهند بار دیگر نویسندگانی با القآت شوم و تفرقه افکنانه خود صدها هزار جوان ایرانی را در آینده به خاک و خون کشند...». شما وقتی در سراسر کتاب مورد بحث هیچ ردی از وابستگی فکری و گروهی و سازمانی پیدا نکرده‌اید می‌آید کلمه خلق و خلقی را عنوان ساخته و می‌تازید. لازم است بگویم که حساسیت به کلمه خلق حتماً شما را از مطالعه و قرائت قرآن کریم باز خواهد داشت چرا که بیش از هر کتابی در قرآن کریم کلمه خلق به کار رفته... ما اصلاً فارس نیستیم و به شهادت تاریخ پدران ما از آن سوی مرزها بدین آب و خاک آمده و در این ملک یورت انداخته‌اند و تاریخ سازان این آب و خاک گشته‌اند. پدران ما بیش از یکهزار سال در این ملک حکمرانی کرده‌اند و همیشه برای پیشرفت و پیشبرد این آب و خاک و زبان و فرهنگ فارسی بیش از برادران فارس زبان کوشیده‌اند. ما ترکان همیشه با برادران فارس زبان مهربان بوده‌ایم و هیچگاه حساب پهلوی منحوس و جیره خوارانش را به حساب برادران فارس زبان و زبان فارسی نگذاشته‌ایم. در خاتمه می‌توانم با جسارت و شهامت بگویم اتهامات وارده از سوی شما به کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی همه بی پایه و اساس است و آن همه حاصل دیدهای شوونیستی و مروجین طرح ملت واحد و زبان واحد می‌باشد.

قاسم تورکان (تبریز)

## مریزاد دستی که انگور چید

مقاله متین، پرسوز و بسیار دلنشین «ایران مظلوم» مندرج در شماره پنجم سال هفتم مجله نشر دانش را با لذت تمام خواندم. به عنوان يك ایرانی وظیفه خود می دانم از نویسنده آن مقاله استوار و متمتع از صمیم قلب سپاسگزاری کنم و از قول مرحوم علامه قزوینی بگویم: «مریزاد دستی که انگور چید» اما به عنوان يك فرد آذربایجانی لازم می دانم نکته حساسی را گوشزد و این گله همیشگی را بازگو کنم که در آن مقاله هم عبارت «ترك» و «فارس» به تکرار در برابر هم یا دست کم با توجه به حسن نیت نویسنده نسبت به تمامی تیره های ایرانی، در کنار هم قرار گرفته و در سرتاسر مقاله به آذربایجانی عموماً «ترك» اطلاق شده است و در نتیجه نویسنده دانشمند آن مقاله نیز خواه ناخواه در همان طاس لغزنده ای افتاده است که گروهی شاید از فرط ساده اندیشی در نظر دارند عده ای از آذربایجانیان ناآگاه و یا احیاناً ناراضی را در دام چنان نامی گرفتار و به تبع آن در تشخیص هویت خویش، گمراه و سرگردان نمایند.

اگر بنا باشد، با توجه به مفهوم کلی و علمی کلمه، آذربایجانی را «ترك» بنامیم، پس آن ایرانی اصیل و راستین کیست، کجا زندگی می کند و چه شکل و شمایلی دارد؟

کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی را بنده هم مطالعه کرده ام. ظاهراً منظور مؤلف محترم از تحمل آن همه رنج و زحمت در ترجمه و تدوین چنان کتاب ظاهر الصلاح، که علی رغم کمبود و گرانی کاغذ، هنوز چاپ اول آن به فروش نرفته، در مدتی کوتاه و با استفاده از تسهیلات لازم به چاپ دوم هم رسیده است، تنها این نبوده است که به بحث و بررسی علمی و آکادمیک درباره زبان و لهجه های مختلف ترکی بپردازد، بلکه، همانطور که به دقت و آگاهی کامل توجه و اشارت شده است، و از جای جای جملات شعرا مانند کتاب هم به خوبی پیداست، غرض اصلی گویا این بوده است که در باب همین بحث «ترك و فارس» جدال تازه ای آغاز نموده، و با میان کشیدن زبان محلی آذربایجان - بحثی که نه مشکل امروز و نه مصلحت فرداهای آن است - به آتشی که هر از چند گاه به اقتضای حال و هوای روز برافروخته می شود، دم و هیزم تازه ای برسانند. ناگفته پیداست که تغییر و جابجایی اسامی و اعلام جغرافیایی و قلب حقایق تاریخی در دنیای امروز، با این همه وسائل تبلیغاتی و دروغ پراکنی، کار چندان دشواری نیست. همانطور که همه شاهدیم سالهاست که روی «خلیج فارس» با وجود شناسنامه مسجل چندین هزار ساله اش، دولتهای دشمن ایران می خواهند نام جعلی «خلیج عربی» بگذارند. یا

پان تورانیستهای دوآتشه ای مانند روشنی بك و سلیمان نظیف ها و همفکرانشان مردم آذربایجان را از نژاد ترك و مورد استعمارا دولت ایران به حساب می آورند. یا سرزمینهای قفقاز و آران و شروان، ابتدا از سوی مساواتیها، و بعد روی پاره ای اغراض سیاسی، از جانب باقراف و یاران و مریدانش، يك شبه به «آذربایجان شمالی» تغییر نام می دهند و بعد هم متأسفانه این عنوان بیگانه پسند در نوشته بعضی از ایرانیان، از جمله در کتاب مورد بحث، مرتب تکرار می شود.

اما آیا تمامی حقایق و واقعیت های تاریخی، نام کوهها، رودها، آبادیها، چشمه ها، و آثار به جای مانده از آیین مهرپرستی، و زردشت، آتشگاهها، و علایم حجاری شده در دل سنگها، که حتی نشانه هایی از این آثار در اقصای قفقاز هم نمایان است، و تماماً یادآور فرهنگ دیرپا و انکارناپذیر قوم ایرانی است، به این سادگی قابل تغییر و چشم پوشیدنی هستند؟

البته این واقعیت عینی را کتمان نمی توان کرد که از چند قرن به این طرف، زبان محلی مردم آذربایجان به زبان ترکی، با آمیزه ای از بقایای زبان آذری و فارسی کنونی، تغییر پیدا کرده است. البته نه به ترکی چنان غلیظی که مؤلف محترم کتاب در مجله وارلیق بدان مطلب می نویسند و یا گویا در مجالس رسمی به آن زبان سخن می گویند. و بنده هرگز به یاد ندارم که در هیچ دوره ای از تاریخ کشورمان در مورد تکلم به زبان محلی - حتی اگر غرض خاصی در میان نباشد، در مورد نوشتن به آن زبان هم، که هیچوقت باب و متداول نبوده است - کسی یا مقامی ممانعت یا مزاحمتی فراهم آورد. به عنوان مثال، قطعه معروف و بسیار دل انگیز «حیدربابا»، شاهکار فنا ناپذیر استاد شهریار - که متأسفانه به تدریج از سوی کسانی که اغراضی در سر دارند، به وسیله سیاسی و سوسه انگیزی مبدل می گردد - در حدود چهل سال پیش، ابتدا در یکی از روزنامه های پایتخت و بعد در اسفندماه ۱۳۳۲، با خط خوش مرحوم ظاهر خوشنویس، به صورت کتاب در تبریز چاپ، و در سالهای بعد چه در تبریز و چه در تهران، حتی با خط خود شاعر، چندین مرتبه تجدید چاپ شد.

اما در کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، مؤلف محترم اغلب تنها به قاضی رفته و به خصوص در فصلهای مربوط به زبان و مردم آذربایجان از طرح مسائل کاملاً غیر عالمانه، يك جانبه، و حتی نفاق انگیز، مطلقاً مضایقه ننموده است. با آن که در این زمینه آثار و تحقیقات ارزنده ای از سوی دانشمندان و پژوهشگران ایرانی، از جمله سیداحمد کسروی، عبدالعلی کارنگ، محمدامین ادیب طوسی، ناصح ناطق، و استادان و محققانی مانند دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر ماهیار نوایی، دکتر صادق کیا، دکتر عنایت الله رضا، یحیی ذکا، و رحیم زاده ملک و...

دلاوریهای آنان به سر آورده و در خواب و بیداری غرق در رویای شیرین جوانمردیهای آنان بوده است؛ یا فراموش کردن مردی و فداکاری قهرمانان تاریخی که از خطه آذربایجان برخاسته‌اند از بابک گرفته تا ستارخان که همه به ایران فکر می‌کردند و هدفشان آزادی و سرافرازی تمامی ایرانیان بود، و دل خوش کردن به داستانها و تاریخهایی که با نظر و نقشه بیگانگان ساخته می‌شود و بالاخره دامن زدن به تعصبات نفاق افکنانه، چه دردی از مردم دوا، و صادقانه بگوییم، چه مشکلی از آنان گشوده خواهد شد؟».

... اگر خدای ناکرده، دست زور، یا پای بیگانه‌ای در میان نباشد، بسیار مستبعد می‌دانم که اینگونه مطالب، ولو اینکه در لفافه دلسوزی، و یا در زورق بحث و تحقیق، با مهارت تمام پوشانده شده باشد، در قلب و روح آذربایجانی مؤثر افتد. پس عاقلانه و مصلحت وقت آن است که در این روزهای حساس، که مردم کشور بلاکشیده‌ام، بیش از هر زمان دیگر به درمان و طبیب نیاز دارند، هر کس به دنبال کار تخصصی خود برود، جراحان ورزیده به کار جراحی بپردازند و بحث و تحقیق در تاریخ و مسائل زیانشناسی را به تاریخ‌دانان و زیانشناسان واگذار کنند، که از برکت دانشگاههای متعدد کشور ما، خدا را شکر، تعدادشان اندک نیست.

ع. س. آورین

### اقبال آذربایجانیان مقیم مرکز

در چند روز اخیر، مقاله حضرت‌تعالی، تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در محافل مملکتی، از جمله آذربایجانیان مقیم مرکز سخت مورد اقبال و تحسین و مایه دلگرمی گردیده است.

پورجوادی عزیز، دست مریزاد، قلمت اعجاز کرده، حق مطلب را جامع و کامل و قاطع و بجا ادا کردی، تیرت مقاله‌ات، خوددها و صدها مقاله است، هزاران سخن ناگفته در خود دارد. در وطن، بعد از نه سال صدای وطن به گوش وطن‌دوستان و آشنایان و مشتاقان به تاریخ و فرهنگ این سرزمین کهن می‌رسد. ایرانِ مظلوم، این دو کلمه گویا و جامع، خیلی از حرفها را بیان و خیلی از مسائل را بازگو می‌کند و از حقایق تلخ و ناگفتنی برده برمی‌دارد.

چند ماه پیش کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی به دستم رسید و قبل از آن نیز، در نه سال اخیر، صدها کتاب و مقاله در دفاع از زبان محلی، بالأخص زبان ترکی چاپ و حتی در نشریه کثیرالانتشار کیهان منتشر شده است که تقریباً همه آنها را مطالعه کرده و از تکرار بازی خطرناکی که در لباس دفاع از زبان محلی ولی به قصد مقاصد سیاسی به روی صحنه می‌آید سخت بیمناک

بسیاری دیگر [که اکثر آنان آذربایجانی هستند] تا کنون چاپ و منتشر شده است، اما مؤلف محترم مراجعه به آنها را ضروری ندانسته و منحصرأ به منابع و آثار نویسندگان ترک- که از فرط تعصب همه‌جا، همه‌کس، و هر چیز را که خوب تشخیص دهند از آن خود می‌دانند- یا به آثار و تألیفات نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی، که بعد از واقعه انقلاب اکتبر سعی می‌کنند هر رویدادی را تنها از روزن تک بعدی مکتب مارکسیسم تماشا کنند، استناد و اکتفا نموده است. آنجا هم که خواسته است خارج از آثار ترک و روس شاهدهی بیاورد، دست به سوی مجموعه‌ای دراز کرده که طبق نوشته مؤلف (ص ۳۰۵) با عنوان فرهنگ جغرافیایی ملی ترکان ایران زمین، در چهار جلد توسط دکتر م. پناهیان، در سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور به چاپ رسیده است. و بعد از نقل قسمتهای زیادی از آن مجموعه، با نویسنده آن هم‌عقیده شده است که: «... منطقه زیست پیوسته ترکان ایران از نظر شکل هندسی تقریباً مربع مستطیلی است که رئوس آن همدان، پارس آباد، مغان (روی سرحد شوروی) و بازرگان و کلیسا کندی (روی مرز ترکیه) می‌باشد... بنابراین منطقه پیوسته ترکان ایران منحصر به آذربایجان نیست. تغییر نام زبان ترکی به زبان آذربایجانی و محدود نمودن آن به آذربایجان نیز یکی از همان حیل‌های هیأت حاکمه است و یک غلط مشهور بیش نیست. در ظرف پنجاه سال اخیر از طرف هیأت حاکمه و دانشمندان ارتجاعی سعی می‌شود که اصولاً چنین وانمود نمایند که: آذربایجان خود ملتی است مستقل و زبان آذربایجان هم زبان مستقلی است و ارتباط با زبان ترکی ندارد...» (ص ۳۰۶).

هر خواننده صاحب‌نظر انصاف خواهد داد که اینگونه اظهارنظرها، که نوعی ادعای نامتواضع سیاسی علیه دولت ایران و حتی علیه مردم آذربایجان است، جایش در بیانیه‌های سیاسی و تبلیغی احزاب و کشورهای مدعی ایران است، نه در کتابی که ادعای بررسی علمی و تحقیق در زبان و لهجه‌های ترکی را دارد.

باری، درباره این کتاب جای سخن بسیار است و مجال نوشتن بسیار کم، پس بهتر آن است به طرح سؤالی که با خواندن این کتاب در ذهن هر خواننده‌ای بلافاصله نقش می‌بندد، اکتفا کنیم و به این بحث خاتمه دهیم. سؤال این است:

«با جستن و پیدا کردن نامهای ناآشنایی مانند «دده‌قورقود» از لابه‌لای قصه‌های چادر نشینان قبیله اوغوز، که هیچ آذربایجانی اگر نشریاتی نظیر مجله وارلیق یا کتاب مورد بحث را نخوانده باشد، مطمئناً این نام حتی به گوش هم نخورده است، و جانشین کردن اینگونه نامها با اسامی شناخته شده و پرکشش پهلوانان سرتاسر ایران زمین، از قبیل رستم، گودرز، گیو، بیژن و... که بی‌تردید مؤلف محترم هم ایام کودکی را با گوش دادن به افسانه

بودم، زیرا من خود، از چهل و چند سال پیش، شاهد چنین بازیهای فرهنگی و حمایت از زبان محلی و دامن زدن به ماجرای ساختگی ترک و فارس بوده‌ام و شخصاً چوب آن را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم زیرا در آنروز، ما به عظمت فاجعه و نقش دایه‌های مهربانتر از مادر آشنا بوده و در مقابل اجنبی پرستان، ایستادگی کرده و در سن هیجده- نوزده سالگی ماهها کوهها را مسلحانه سنگر دفاع از تمامیت مملکت و مبارزه با ماجرای شوم پیشه‌وری قرار دادیم و اینک باید آذربایجانی بود تا به عواقب این بازیهای بازیگران بین‌المللی نیک آگاهی یافت.

شما در مقاله خودتان، بدون هر گونه تعارف و مجامله و خدای نکرده تملق، باید بگویم که همه حرفها را گفته‌اید و سخنی نمانده است که من و یا دیگری در این باره بگویم، حرف همانست که بیان شده است.

تردید نیست که آذربایجانی امروز به زبان آذری حرف می‌زند و نسبت به زبان خود تعصب دارد و هر آذربایجانی وقتی به یک همشهری خود می‌رسد زبانش به زبان محلی متکلم است و هر حرفی که به زبان محلی می‌شنود بر دلش می‌نشیند، پدران ما در این زبان سخنان نفی دارند، اشعار، بیاتیه‌ها، فلکلورها، حکم و امثال، نوحه، قصه، کسی منکر اینها نیست و هر آذربایجانی از شنیدن آن به زبان آذری لذت می‌برد، کدام آذربایجانی است که از شنیدن اشعار آذری، حیدربابا سلام (شاهکار جاویدان شهریار) احساس لذت و حتی احساس غرور نکند، غرور از بابت اینکه شاعر، به زبان محلی و همه فهم چنین اثری به وجود آورده است...

مخالفت ما با کتاب دکتر هیئت و سایر نویسندگان همفکر او مخالفت با مقاصد سیاسی آنان است که می‌خواهند هر استانی قائم به فرهنگ خود باشد و در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات زبان محلی تدریس و منتشر شود و در مقامات قضایی و اداری مکاتبات و سؤال و جوابها به زبان محلی انجام گیرد، این یعنی حساب خود را از حساب سایر استانها، از حساب مرکز جدا ساختن و بعد به فکر آذربایجان بزرگ و کردستان بزرگ! افتادن، البته این خواست هیچیک از مردم این استانها نیست، این سازی است که اجانب به منظورهای سیاسی، هر از چندی کوه می‌کنند و متأسفانه عده‌ای نیز به ساز آنها می‌رقصند.

ولی کدام آذربایجانی است که به حروف الفباء آشنایی داشته باشد و بتواند مثلاً عم جزو بخواند و یک جلد کتاب حافظ یا گلستان یا شاهنامه در خانه خود نداشته باشد؟ کدام آذربایجانی است که خواندن و نوشتن بداند ولی برای زن و فرزند و پدر و مادر خود، در نامه‌های خصوصی به زبان محلی نامه‌نگار شود؟ هیچوقت زبان محلی مورد اعتراض کسی نبوده و نمی‌تواند بوده

باشد. من زبانم آذری است، این زبان من است، من زبانم را دوست دارم، ولی این را هم می‌دانم که زبان رسمی من، زبان در سطح مملکتی من، زبانی که پدران و اجداد سرزمین کهن من، اعم از آنانی که در خوزستان، کردستان، گیلان، بلوچستان، کرمانشاهان، و آذربایجان و کرمان و مازندران و... سخن گفته‌اند، اظهارشان را بیان کرده‌اند، مجاهدات و مبارزات خود را منعکس و خاطرات خود را به یادگار گذاشته‌اند زبان فارسی است و من ضمن احترام و علاقه و عشق و دلبستگی ناگسستنی به زبان محلی خود و همچنین دیگران پایبند به زبان محلی خود، همه ارتباطات خود را به زبان رسمی، به زبان فارسی برگزار می‌کنیم، اصلاً صریح به شما بگویم صدی نود کسانی که اهل فضل و دانشند و یا سواد خواندن و نوشتن دارند از خواندن زبان ترکی، تقریباً عاجزند، زبان فکر و قلم اینان فارسی بوده و با این زبان انس دارند، این زبان تحمیلی به ما نیست، فردوسی، مولانا، حافظ، سعدی، خیام، نظامی، ناصر خسرو به ما تحمیل نشده. اینان از مفاخر ملی ما هستند، زبان فردوسی زبان و شرح گذشته غرور انگیز همه ساکنین این خطه مقدسی است که به نام ایران خوانده می‌شود.

به هر حال بگذریم، من واقعاً حرف تازه‌ای ندارم که بر نوشته مستند و محکم و مستدل و منطقی جنابعالی اضافه کنم، آنچه لازمه گفتن است با قلم ریزبین و نکته‌سنج و مآل اندیش خود برای ثبت در تاریخ بروی کاغذ آورده‌اید، صمیمانه به شما تبریک می‌گویم، جانا سخن از زبان همه مردم این خطه بلا دیده می‌گویند و خوشحالم بگویم که با طرز بیان و دقت و بازگویی حقایق و اشاره به گذشته بد گذشت و افشاء بازیهای شوم اجنبی پرستان و اجنبیها در گذشته نزدیک و همچنین حال و بررسی دقیق کتاب آقای دکتر هیئت و انگشت گذاشتن بر روی مسائل و مطالب حساس و نکات ضعف و بودار آن می‌رساند که حضرت تعالی نه تنها به لحاظ عرق مملکتی و عشق و پیوند محکم به فرهنگ غنی این مملکت و آشنا به دقایق باریک سیاسی صلاحیت پیشقدم شدن در این ماجرای مهم عصر ما را دارید بلکه صادقانه تأکید دارم که از یک شجاعت کم نظیری نیز برخوردارید، خداوند شما را برای خدمت به عالم اسلام و ایران موفق و مؤید بدارد. انشاء الله.

ز. رحیم (تهران)



جاسوسی برای غرب و به نفع کشور یونان

بارها ما را از شر فاشیست، شونیست، نژادپرست، و تجزیه طلب حفظ بفرما و یوغ بردگی آنها را بار دیگر بر گردن مردم ایران و بخصوص مردم شرافتمند ترك زبان نینداز!

... نوشتن خاطره مجهول نامشخص و مسافرت به ترکیه و بعد

به سوریه و آن هم در زمان رژیم ستم شاهی و ۴ سال توقف در سرزمین استعمار و صلیبیون، چه مناسبتی با موضوع مقاله شما، که سراپا توهین به ترکها و زبان مقدس آنهاست، دارد؟... شما معنی ستم ملی را نمی دانید. شما معنی با لهجه فارسی حرف زدن را نمی شناسید. زبان شما هیچ وقت مورد تمسخر کسی قرار نگرفته است و به خاطر زبان فارسی کسی برای شما جوك درست نکرده است و ما مثل شما از جوکهای سیدکریم، آن مزدور استعمار و صهیونیسم در مجالسمان به عنوان تفریح و سرگرمی استفاده نمی کنیم... مقاله شما مانند حرفهای سلطنت طلبان و سایر مزدوران فرنگ نشین می باشد که هر روز در رادیوهای رنگارنگ و یاهو گویشان و ایرانا... و افارسا، و ۲۵۰۰ سالها، شاهنشاهها... مانند سگهای هار زوزه می کشند و می گویند، مردم! آگاه باشید زبان فارسی عزیز، در نهایت مملکت، از بین می رود.

چرا حلقوم شما مثل آن مزدور ارمنی، زمزمه نفاق پخش می کند که در این برهه حساس زمانی روابط با همسایگان از جمله ترکیه را به هم بزنید؟ این عمل شما جاسوسی به سود غرب و در نهایت به نفع کشور یونان نیست؟ هیچکس و حتی مردم مسلمان ترکیه، ادعا نمی کنند که حکومت ترکیه بخصوص پس از آتاتورك ایدآل بوده است ولی انصاف بدهید در این موقعیت حساس زمانی که در سازمان ملل و مجامع بین المللی قطعنامه های رنگارنگ بر علیه ملت مسلمان ایران صادر می شود این حرفهای شما چه معنی دارد؟ اگر مرز هوایی و زمینی بازرگان بسته شود چه اتفاق خواهد افتاد؟... هر کس مقاله ای و یا نوشته ای می نویسد و سخن از زبان ترکی می کند فوراً مارك پان ترکیست، تجزیه طلب، کمونیست و در نهایت طرفدار شوروی به ایشان می زنید.

در مقاله شما کاملاً به این موضوع اشاره شده است. و نوشته اید دکتر هیئت اسمی از فرقه و پیشه وری برده است. ولی کور خوانده ای، این حيله و مکرها قدیمی است. شاید ناآگاهانه خواسته اید به سیاست رژیم گذشته صحنه گذاشته و آنرا تازه کنید و بگویند هر نوشته و یا نویسنده ترك زبان وابسته به فرقه دمکرات، پیشه وری، در نهایت کمونیست و طرفدار شوروی می باشد ولی چنان نیست که شما فکر می کنید... ما ترك هستیم، اسلام دین ما است و سراسر ایران عزیز وطنمان می باشد.

در سرتاسر دوران تاریخ ایران زمین، میهن پرستی ترکها بر کسی پوشیده نیست... پس اجازه ندارید به ترکها و یا هر نوشته

ترکی مارك تجزیه طلبی و کمونیست بودن بزنید. ما طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که خونهای هزاران تن از شهدای عزیزمان می باشد، خواهان آموزش و رواج زبان ترکی در مناطقی که ترك زبان می باشند هستیم. و کسی جرأت ندارد بر علیه ما توطئه چینی بکند.

اشاره می کنم صحبت ما تنها درباره آذربایجان نیست که شما در مقاله تان مرتب به آن استناد کرده اید. مسئله ما ۲۰ میلیون مردم ترك زبان ایران می باشد که در اغلب شهرهای آن ساکن می باشند... من هم مثل شما فرقه دمکرات و فراریان به آن سوی مرز و جریان سیاست خارجی دو بعدی را طرد می کنم و اذعان دارم که این جریانات چه لطماتی به مردم ترك زبان و میهن عزیزمان ایران، وارد کرده است و همیشه وسیله ای شده است در دست افرادی مثل شما که ناخودآگاه در پس آن سنگر گرفته و قلب ما را هدف بگیرند. آری من هم با بیگانه پرستی و مزدور صفتان در هر شکل و نوعش، مرامهای اشتراکی و تجزیه طلبی (که امثال شما دانسته یا ندانسته وسیله ترویج آنها هستند) مخالف می باشم.

محمد بایرامی (تهران)

مخالفت با تجزیه طلبی حق هر ایرانی است

بدینوسیله مراتب سپاس و شادباش خود را به عنوان يك خواننده نشر دانش برای مقاله بسیار جالب «ایران مظلوم» تقدیم می نمایم... این قبیل نویسندگان کتاب می نویسند و بجای اینکه بر پیوندهای فارسی و ترکی آذری تکیه کنند سعی می کنند هر چه کلمه فارسی در ترکی آذری است جاروب نمایند، مثلاً به جای هشتاد که همه جا متداول است «سکسان» و به جای دندانپزشك، «دیش حکیمی» که مصطلح استانبول است به کار برند. اینها با اینکه سفیدپوست خالص هستند خود را از تبار ترکهای زردپوست ترکستان چین می پندارند!

آقای دکتر هیئت با کمال تعصب در صفحه ۳۹۲ کتاب مدعی می شود که «کسی نمی تواند منکر این واقعیت باشد که زبان فارسی از خارج از ایران یعنی از آن طرف جیحون به وسیله ترکان غزنوی و سلجوقی به ایران آمده و با قدرت سلاطین ترك، زبان رسمی و ادب ایران و آسیای صغیر و هندوستان گردید». راستی در قرن اتم باید شاهد چه نظریات مشعشعی باشیم. بدینوسیله اولاً مدعی می شود که زبان فارسی در ایران نبوده و از آن سوی جیحون آمده (چه ادعای مسخره ای!)، ثانیاً مدعی می شود کسی نمی تواند منکر این واقعیت شود (مسخره تر از ادعای اول)، ثالثاً زبان فارسی را که در دوره ساسانی رواج داشته و آقای دکتر



فرهنگی مملکت که هم اکنون هزاران جوان آذربایجانی در مدارس ترکیه به آموختن الفبای پان تورکیسم مشغولند. که کار از این حرفها و هشدارها گذشته است.

و بی آنکه بخواهم به عظمت گنجینه فرهنگی کم نظیری که آبا و اجداد ما در طول این هزار و دویست - سیصد سال در قالب زبان فارسی بر ایمان باقی گذاشته اند اشاره ای کنم، و در پاسخ مدعیانی که معتقدند حضرت آدم هم در بهشت خلد با همسر نازنینش حوا به زبان ترکی راز و نیاز می کرده است، به واقعیات حی و حاضر تاریخی استناد جویم که اگر وفور لغات ترکی در لهجه آذری از عوارض مستحدثت زمانه نیست، ممکن است لطفاً اعلام فرمایید که گزیده گویانی از قبیل قطران و خاقانی و نظامی و دهها قفقازی و آرنی و آذربایجانی دیگر، این همه اشعار لطیف پارسی را برای دختر شاه پریان سروده اند یا زعفر جنی؟

و بی آنکه بخواهم با نقل این حکم قاطع جناب دکتر هیئت که «زبان ترکی زبان اکثریت نسبی مردم ایران است» (ص ۳۸۹) از حضر تشان به رسم که آیا این سخن با روضه های اشک انگیزی که در مظالم اکثریت فارسی زبان «شونویسم» فلان فلان شده و مظلومی اقلیت ترک زبان خوانده اید و می خوانید تناقضی ندارد؟ و همچنین بی آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

«مهاجرت اقوام ترک همزمان با دوران بحرانی تاریخ ایران بود و ورود آنان به صحنه تاریخ این سیامان بحران را تشدید کرد... و قرنهای گذشته و همزیستی این دو قوم بر و مند [ترکها و فارسها] به صورت یک واقعیت تاریخی درآمد... ملت ایران می رفت که اختلافات بیهوده خانوادگی را بالمره به دست فراموشی سپارد... لکن ظهور افکار افراطی نژاد پرستی... در برخی مزاجهای مستعد اندیشه برتری طلبی و استیلاجویی فرهنگی را بار دیگر برانگیخت... و به غلط صفت ایرانی با فارس و فارسی زبان بودن مترادف انگاشته شد... و عده ای از خدا بی خبر باز نیمی از مردم کشور را در حلقه وفاق و اخوت راه ندادند» (ص شش)

از جناب نطقی مقدمه نویس کتاب سؤال کنم که خودشان واعظ نامتعظ نشده اند؟

و نیز بی آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

«در زمان سلاجقه زبان فارسی زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد و ترک زبانان اکثر آثار خود را به فارسی نوشتند و درین زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان غزلیات شمس... و امثال آنها را آفریدند» (ص ۵)

صادقی نمونه های متعدد آن را در کتاب تکامل زبان فارسی خود ارائه داده دست پخت ترکان می پندارند. راستی نگارنده چرا به ترکیه اشاره نمی کند که هشت میلیون کرد از حقوق اولیه نوشتن به زبان کردی محروم هستند و یا در اثر آتاتورکیسم زبان فارسی که پایه ادبیات عثمانی است و به گفته آخرین شاه عثمانی به سفیر ایران (خان ملک ساسانی) در استانبول اساس زبان ترکی عثمانی است رو به فراموشی نهاده است در حالی که سلطان محمد فاتح زمانی که قدم در کلیسای سنتا صوفیا (مسجد ایا صوفیه کنونی) نهاد این بیت را زمزمه می کرد:

برده داری می کند در قصر قیصر عنکیوت

بوم نوبت می زند بر تارم افراسیاب

من نه با ترکی مخالفم و نه با تعلیم و تربیت به این زبان، بلکه با افکاری که خطر تجزیه طلبی را به همراه دارند مخالفت می نمایم و این طبیعی ترین حق یک ایرانی است.

(امضا محفوظ)

ترا که خانه نشین است...

هم کتاب آقای دکتر هیئت دیدنی بود و هم مقاله «ایران مظلوم» خواندنی، و من - با اینکه دیگر رغبت دیدن و خواندنم نمانده - این هر دو کار را کردم. اثر جناب هیئت شاهکاری بود در زمینه لعاب شیرین تحقیق بر زهر جانگزی سیاست کشیدن و مقاصد خاص سیاسی را در قالب کار تحقیقی عرضه داشتن. و مقاله آقای پورجوادی مایه بخش شوق و حرارتی بود در دلهای رنجیده خموشی گزیدگانی که تظاهرات ضد ایرانی معدودی غیر مسؤول را به حساب حکومت می گذاشتند و می پنداشتند که همه صاحب منصبان عصر حاضر از تاریخ و فرهنگ و زبان خود نفرت دارند، و بر اساس همین تصور - با آنکه نه از بستگان رژیم گذشته اند و نه مغضوب ملت انقلابی - با همه دل بستگیهای اخلاقی و مذهبی، در سایه دیوار فراموشی خزیده اند.

بی آنکه منکر شیرینی لهجه آذربایجانی باشم و درباره قدمت زبان ترکی که - به قول جناب هیئت - به قرنهای قبل از میلاد برمی گردد (ص ۳۲) و عظمت ادبیاتش که صدها شاعر و متفکر سعدی شکن حافظ کوب فردوسی گداز در آستین دارد، با آقای هیئت وارد مناقشه قلمی شوم و به شیوه جناب ایشان - که می کوشند به اقتضای روزگار ترویج فارسی را از بدعتهای رژیم پهلوی قلمداد فرمایند - مدعی شوم که این بحثهای تحقیقی و سیاسی ریشه در خارج از مرزهای ایران دارد و محصول تلاش کسانی است که چند سالی تحصیلات خود را در کشور همسایه بانجام رسانده اند؛ و بخواهم ازین رهگذر هشدار می دهیم به مقامات

درین کار تحقیقی شیوهٔ استدلالشان شباهتکی - البته غیر عمدی - پیدا کرده باشد با آثار محققانی که در کتابهای حکیم فرموده‌شان می‌خواهند رودکی را شاعر خلقهای محروم و فردوسی را زبان‌گویای توده‌های رنجبر معرفی کنند و حتی همین نظامی را چیزی از مقولهٔ شعرای مسؤول و متعهد عصر حاضر بشناسانند.<sup>۲</sup> و برای خوانندگان جوانی که احتمالاً مثل بنده تسلطی در ادبیات فارسی ندارند، این چند بیت دنبالهٔ مطلب را نقل کنم تا بدانند چرا نظامی با اکراه به سرودن لیلی و مجنون پرداخته است:

فرزند محمد نظامی

آن بر دل من جو جان گرامی  
داد از سر مهر پای من بوس  
کای آنکه زدی بر آسمان کوس  
خسرو شیرین جو یاد کردی  
چندین دل خلق شاد کردی  
لیلی مجنون بیایدت گفت...  
گفتم سخن تو هست بر جای...  
لیکن چه کنم هوا دوزنگست  
اندیشه فراخ و سینه تنگ است  
دهلیز فسانه چون بود تنگ

گردد سخن از شد آمدن لنگ  
و خلاصه اینکه داستان لیلی و مجنون داستان زین توسری خوردهٔ تحقیر شده‌ای است با مرد دیوانهٔ شوریده سری آنها در سیاه چادرهای بیابان خشک عربستان، دقیقاً برخلاف داستان خسرو و شیرین که لبریز تجمل است و شکوه و ناز و نیازهای قابل توصیف:

نه باغ و نه بزم شهر یاری

نه رود و نه می نه کامکاری  
بر خشکی ریگ و سختی کوه  
تا چند سخن رود در اندوه

و باز هم بی آنکه هوس داشته باشم با نقل این عبارت:

«فرقهٔ دموکرات بر آوردن خواستهای دیرینهٔ فرهنگی مردم آذربایجان را سر لوحهٔ برنامه‌های خود کرد و به دنبال آن زبان ترکی بموازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری در مدارس آغاز شد» (ص ۲۶۴)

با جناب دکتر سر مناقشه‌ای بگشایم که: این سه کلمهٔ «بموازات زبان فارسی» را برای خالی نبودن عریضه اضافه نفرموده‌اید؟ الحمدلله که هنوز شاهدان آن دورهٔ طلایی فراوانند و از همه بالاتر خود حضرتعالی که بلافاصله مرقوم می‌فرمایید «ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب بنام آنادیلی به زبان

ضمن تنظیم ادعا نامه‌ای علیه مولانا که: مرد محترم ترك نژاد ترك زبان، چرا خودت را به کوچهٔ علی چپ زده‌ای و با اعلام «دانم من اینقدر که به ترکی است آب سو» از افشای زبان مادری طرفه رفته‌ای؟ و عاجزانه از حضرت دکتر سؤال کنم که ممکن است بفرمایند ایرانیها قبل از تشریف‌فرمایی سلاجقه به چه زبانی حرف می‌زده‌اند، و اصلاً زبانی داشته‌اند یا نه؟ و بی آنکه با نقل این عبارات که:

«نظری به مقدمه لیلی و مجنون... نشان می‌دهد که... نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی بسراید، زیرا درین مقدمه نظامی از زبان شروانشاه چنین می‌گوید:

در زیور پارسی و تازی  
این تازه عروس را طرازی  
ترکی صفت وقای ما نیست  
ترکانه صفت سزای ما نیست  
آن کز نسب بلند زاید

او را سخن بلند باید  
با قدری تعمق معلوم می‌شود که چون نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی یعنی به زبان مردم بگوید شروانشاه دادن این تذکر را لازم دیده و از او خواسته است که داستان لیلی و مجنون را به فارسی - یعنی زبان مورد پسند شروانشاهان بسراید.<sup>۲</sup> شروانشاه ترکی را که زبان عوام الناس بود لایق نسب بلند شاهانه ندانسته و اشعار ترکی را در شأن خود ندیده. نظامی هم ازین تذکر تحقیر آمیز دل آزرده شده و آندوه و آزرده‌گی خود را چنین بیان داشته

چون حلقه شاه یافت گوشم

از دل به دماغ رفت جوشم  
نه زهره که سر ز خط بتایم  
نه دیده که ره به گنج یابم  
سرگشته شدم در آن خجالت

از سستی امر و ضعف حالت»  
(ص ۱۷۵)

بخواهم از جناب مؤلف محترم - ضمن تذکر این نکته که شأن دانشمند محققى مثل ایشان پرونده سازی و به قول امروزها «افشاگری» نیست - بپرسم که واقعاً خاطرشان جمع است که نظامی از این تذکر تحقیر آمیز دل آزرده شده و آندوه و آزرده‌گی خود را چنین بیان داشته؟ و اگر واقعاً چنین است چرا مرد محترم گنجوی در آثاری که نه به سفارش شاهان سروده است باز رو به فارسی آورده و متوسل به زبان ترکی نشده است؟ دریغ از يك غزل و حتی يك بیت. و با ترس و لرز از داغ ارتجاعی که بلافاصله بر پیشانی خواهد نشست خدمتشان متواضعانه عرض کنم که مبادا

مادری چاپ و منتشر شد» (ص ۲۶۴) و به کتابهای فراوانی که اخیراً به عنوان خاطرات تنی چند از افسران فراری بوی کباب شنیده نوشته‌اند حواله نشان کنم.

خیر. نمی‌خواهم به مباحث خسته کننده و احتمالاً ملال‌انگیزی ازین دست متوسل شوم. فقط می‌خواهم صمیمانه نکته‌ای را با جناب دکتر در میان بگذارم و آن اینکه مگر خودتان نمی‌فرمایید صغیر و کبیر آذربایجان با یکدیگر به زبان ترکی صحبت می‌کنند؟ و «رژیم گذشته در مدت پنجاه سال با آنهمه دبستان و دبیرستان و دانشگاه به‌مراه سختگیری و اختناق سازمان یافته» حتی نتوانست يك قصبه یا دهکده را «فارس کند» (ص ۳۹۱). مگر جنابعالی و همفکرانتان در آشفته‌گیهای بعد از انقلاب چندین روزنامه و «بیش از دویست کتاب و مجموعه اشعار ترکی» (ص ۲۷۵) منتشر نکرده‌اید؟ و به موازات خدمات خستگی‌ناپذیر شماییان دیگر دایگان دلسوزتر از مادر از قبیل فرستنده‌های شمالی و غربی شب و روز با نشر و پخش برنامه‌های ترکی به اجرای نقشه البته خداپسندان تان مشغول نیستند؟ مگر به ادعای خودتان در مدارس آذربایجان در ساعات تفریح بچه‌ها با یکدیگر ترکی حرف نمی‌زنند؟ خوب، شما که معتقدید «هر کشوری باید زبان مشترک داشته باشد» بفرمایید بینم چند ساعت از وقت محصلان آذربایجانی هم اکنون صرف آموختن این زبان مشترک می‌شود؟ مگر برنامه‌های مدارس بیش از روزی پنج تا ۵۰ دقیقه است؟ یعنی روزی ۴ ساعت و در هفته ۲۴ ساعت که با احتساب ۳۵ هفته درس در سال می‌شود ۸۴۰ ساعت؛ به عبارت دیگر از ۸۷۶۰ ساعت يك سال فقط ۸۴۰ ساعت یعنی کمتر از يك دهمش به آموختن این زبان مشترک اختصاص یافته است، آنهم بشرط آنکه معلم فارسی زبانی داشته باشند (که متأسفانه شنیده‌ام که ندارند). خوب اگر به پیشنهاد سرکار بیابند این روزی ۴ ساعت را هم به زبان ترکی تدریس کنند تکلیف زبان مشترک چه می‌شود؟ لابد پیشنهاد می‌فرمایید هفته‌ای یکی دو ساعت هم اختصاص به فارسی بدهند مثل زبان انگلیسی. خوب، اگر چنین کنند و در نتیجه نوجوانان آذربایجانی نتوانند با زبان فارسی بیش و کم آشنا شوند تکلیف مناصب والای مملکت و از آن مهمتر ترقیات آینده آذربایجانها چه می‌شود؟ هیچ به سهم عظیمی که در ازای روزی چهار ساعت فارسی خواندن از مقامات سیاسی و اقتصادی کشور نصیب همشهریان جنابعالی شده است و می‌شود فکر کرده‌اید؟ بگذریم از سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و چنگیزیان و تیموریان و صفویه، نظر مختصری به همین دویست - سیصد سال دوره قاجار و عهد مشروطه بیندازید و ببینید چند درصد پستهای مهمی از قبیل وزارت نصیب آذربایجانها بوده است.

بیست سال پیش، وقتی که مشغول چاپ تاریخ بیداری ایرانیان بودم، متوجه قربانیانی شدم که مردم کرمان در راه محو استبداد و استقرار حکومت قانون تقدیم جامعه ایرانی کرده بودند، از میرزا رضای شاه شکار گرفته تا متفکران و قلمزنان از جان گذشته‌ای چون شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان بردسیری. و توجه بدین نکته سؤالی پیش چشم گذاشت که خوب در ازای تبعید پیشنمار و جانبازی متفکران کرمانی، پس از استقرار مشروطه چه سهمی از حکومت تازه نصیب کرمانیان شد. و در پاسخ این سؤال با همه کندو کاوها متوجه این واقعیت تعجب‌انگیز شدم که در طی پنجاه و چند سال دوران مشروطه حتی يك نفر کرمانی بر صندلی وزارتی تکیه زده است، و در مقابل همیشه بیش از نیمی از کرسیهای وزارت نصیب آذربایجانیان بوده است. تا آنجا که - به قول نویسنده «ایران مظلوم» - یکی از منشیهای هیئت دولت روزی می‌نالیده که همه مذاکرات به ترکی است و من نمی‌دانم برای ثبت صورت مذاکرات چه خاکی بصرم بریزم.

جناب دکتر در بیان ضرورت چند زبانه شدن ایران مسأله سویس را پیش کشیده‌اند و کانتون‌های ثلاثه و زبانهای سه‌گانه‌اش را، و ظرافتی نموده‌اند در به‌کار بستن قیاس مع الفارق. و حال آنکه بهتر از من و امثال من می‌دانند که تقسیمات اروپا بعد از جنگ جهانی اول تقسیماتی سیاسی بوده است، نه تاریخی و فرهنگی و طبیعی. وضع سویس را نمی‌توان با کشوری مقایسه کرد که چند هزار سال به‌عنوان واقعیتی تاریخی بر بسط کره ارض وجود داشته است، و اگر در مسیر تاریخ هر چندی یکبار خطوط مرزیش اندکی پیش و پس خزیده باشد هرگز کانون مرکزی از هم نپاشیده است و به هر حال، کوچک یا بزرگ، ایرانی وجود داشته است؛ و ضامن استقلال این ایران، فرهنگ ریشه‌داری بوده است که از پس هر برگریز خزان و تطاول زمستان بار دیگر جوانه زده و شکوفاتر از گذشته جلوه‌گری کرده است و ثمربخشی. و جناب دکتر - اگر مقولات تجاهل العارفی اجازه دهد - باز بهتر از من می‌دانند که ظرف این فرهنگ مشترک جز زبان فارسی نیست. زبان فارسی رکن اساسی این خیمه عظیمی است که آذربایجانی و کرمانی و خراسانی و اهوازی را در سایه مبارک خود گرفته است و اگر خدای ناخواسته روزی لرزشی در این رکن اصلی واقع شود خیمه فرو می‌ریزد و عالیها سافلها می‌شود. و چه فرق فاحشی است میان چند ایالتی که بحکم مصلحتهای سیاسی چند صباحی بهم پیوسته‌اند. با کشور کهن سالی که شیرازه استقلالش از بود و تار فرهنگی مشترک است.

جناب دکتر که البته هم محققند و هم دانشمند، گاهی به حکم عواطف، با حر به‌ای به میدان می‌آیند که آدم را به یاد بعضی

چکمه پوش، بغدادی ما شیعیان مرتضی علی را ابنای مجوس می نامد و آبادان و خرمشهرمان را در هم می کوید و درین برهوت وحشت خیز نامردمی ها فریادرسی نداریم، آری در زمانی بدین حساسیت به آتشی اینسان مملکت سوزدامن مزیند.

جنابعالی که به شهادت مقدمه چینبها و طرز نویسندگیتان مردی سیاسی هستید و از اوضاع جهان باخبر، بهتر از من می دانید که زمان حاضر در نظر هواداران استقلال و تمامیت ایران نامناسب ترین لحظه تاریخ است برای طرح چنین مسائل نفاق انگیز تفرقه افکنی. برای شما و همه هم سلیقگان شما که در نظر من مردمی خیر خواهید و ایران دوست، اگر در نوشته ام تأملی فرمایید یک حرف بس است.

سعیدی سیرجانی (تهران)

دارودسته های سیاسی می اندازد که می گفتند برای رسیدن به هدف مطلوب استفاده از هر وسیله نامشروع و غیر اخلاقی جایز است. ایشان نه یک بار که چند بار سرنوشت زبان فارسی را با چنان سریشمی به حکومت سابق چسبانده اند که جدا کردنش در ذهن ساده لوحان امکان ناپذیر می نماید. رژیم سابق و بعضی سرانش به زیارت حرم مطهر رضوی هم می رفتند و چاپلوسان لقب اسلام پناهی هم به القاب ملوکانه می افزودند؛ پس تشرف به مشهد را هم ممنوع می فرمایید و جواز تغییر دین را صادر؟ اگر این شیوه استدلال را شایع کنیم می ترسم فردا فلان فضولباشی البته مغرض مدعی شود که کتاب جناب دکتر را در استانبول چاپ کرده اند، پس خدای ناخواسته زبانم لال ایشان...

\*

و اما سخن آخر من با جناب دکتر اینکه در حکومت جمهوری اسلامی امتیازات بسیاری به لهجه ها - و به قول جنابعالی، زبانهای -ی محلی داده شده است. نه تنها هیچ مانع و رادعی برای طرز سخن گفتن و زبان محاوره مردم آذربایجان با یکدیگر نیست که مردم عموماً می توانند در مراجعات اداری و دولتی هم براحتی از لهجه متداول محلشان استفاده کنند - و این از کارهای بسیار خوب زمان حاضر است که حتی المقدور مسؤولان هر ولایت را از میان مردم همان دیار انتخاب می کنند و دیگر فلان جناب اردبیلی را به ریاست فرهنگ سیرجان و فلان مرد اهوازی را به فرمانداری ترکمن صحرا نمی فرستند - بنابر این مردم آذربایجان در استفاده از لهجه بومی آزادی عمل دارند، مسأله استفاده از برنامه ترکی رادیو و تلویزیون هم از برکت فرستنده های قوی باکو و شهرهای شرقی ترکیه و علاوه بر اینها برنامه های فرستنده های محلی حل شده است، در مقوله روزنامه و مجله و کتاب هم که در عهد رژیم گذشته محدودیت هایی بود، به برکت اصل ۱۵ قانون اساسی اکنون هیچ مضیقیه ای نیست و شاهدش مجله ای که خودتان منتشر می کنید و هفت صفحه فهرست نام کتابهایی است که به زبان ترکی درین هفت سال منتشر شده است و در آخر کتاب خودتان آورده اید. و در مقابل اینهمه امتیازات و آزادی عملها، آنچه قانون اساسی و دولت ایران از هموطنان آذربایجانی خواسته است، روزی ۴ ساعت فارسی خواندن بچه ها است در مدرسه تا به فیض آن فردا بتوانند به عنوان وکیل و وزیر با حکومت بر سرتاسر ایران هنرنمایی کنند، و تصدیق بفرمایید که این «هنر» را آن «مشقت» همچنان دشوار نیست.

شما که حتماً به ملیت ایرانی و حفظ تمامیت ارضی ایران دلپسته اید بیابید و در شرایط حاضر که ابر و باد و مه و خورشید و فلک به کار افتاده اند و کمر به کین این کشور و این ملت بسته اند، در شرایط حاضر که زمینچین فلک سنگ فتنه می بارد و رجزخوان

۱) گویا نظامی گفته باشد «ترکانه سخن»...

۲) مواظب پرونده سازی برای زبان مظلوم فارسی باشید.

۳) و از عجایب اتفاقات اینکه هنگام نقل این مطلب از کتاب جناب هیئت بوی خاصی، شامه به کندی گراییده ام را تیز کرد که طرز متنازع مطلب و استخراج نتیجه شباهتی به شیوه های از ما بهتران داشت، بسراغ شاهدهی برای مسؤلیت و تعهد - البته حزبی و خلقی - نظامی می گشتم در کتاب زندگی و اندیشه نظامی مأخوذ از تاریخ ادبیات آذربایجان چاپ باکو، به قلم «ع. مبارز، م. آ. قلی زاده، م. سلطانف، ترجمه ج. م. صدیق» که در صفحه ۷۱ چشمم به عین مطلبی افتاد که از صفحه ۱۷۵ کتاب آقای هیئت نقل کرده ام. نمی دانم فضل تقدّم در این کشف بی سابقه با جناب هیئت است یا آن سه نویسنده شوروی، یا:

ز بس کردم خیال تو تو گشتم بای تاسر من  
و: تو بودی، من آواز را می شناسم!

و برای اینکه با شیوه تحقیق «آن ورها» آشنا شوید، بشنوید که:

«ظن قوی می رود غزلهای او [نظامی] که در هر دو زبان آذری و فارسی موجود بوده سالها در مجالس سرور مردم با ساز عاشیق ها دهان به دهان می گذشته» (زندگی و اندیشه نظامی، ص ۲۷) و ظاهراً اشعار ترکی مرحوم نظامی را هم این فارسیهای علیهم ما علیهم کم و گور کرده اند، همانطور که غزلیات و قصاید ترکی مولانا را [کتاب هیئت، ص ۱۲۰] و از اینها بدتر، نام نظامی را که «در زمان خود فرسودگی نظام اجتماعی فتودالی و نیاز جامعه به دگرگونیهای بنیادی را حس می کرد» (ص ۳۹) و «در نتیجه رعایت یک سنت غلط و ناروا، در ردیف شاعران پارس می آورند» (ص ۲۲) جل الخالق از شباهت شیوه ها!

۴) «این نکته عجیب محل تأمل و شایسته تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است در کاینه های متعدد دوره مشروطه رئیس الوزراء که هیچ، حتی یک وزیر هم نداشته است...» (تاریخ بیداری ایرانیان، صفحه ۱۱ مقدمه، چاپ ۱۳۴۶).

## چند اظهار نظر کوتاه:

نشرده‌اش مدام بهتر و برومندتر می‌گردد و دوام آنرا قلباً خواستارم. ای کاش بعضی از مقالات کوتاه‌تر و تعداد مقالات بیشتر می‌گردید. مشکل زبانهای ترکی و بلوچی و کردی و سایر زبانهایی که در ایران قسمتی از نفوس مردم ایران بدانها سخن می‌رانند مسأله غامض و مشکلی است و محتاج به مدرسه و کتاب و سخنرانیها و رادیو و تلویزیون بسیار وسیعی است که فعلاً وسیله‌اش زیاد مهیا نیست و باید کوشید که رفته‌رفته (مثلاً در طول بیست الی سی سال) مهیا گردد، والا بیم آن می‌رود که با وضع امروزی دنیا و همسایه بودن با روسیه و ترکیه و ممالک عربی کم کم اصلاح ناپذیر شود... خدا بخواهد وسائل تفاهم در بین ما ایرانیان خیلی زیاد شود و روسیه و آمریکا (مانند روس و انگلیس در ۱۹۰۷ میلادی) با هم در کار ایران کم کم کنار نیایند. خدا اسباب لازم را در خیر و صلاح و رستگاری و رفاه و عدالت در ایران را روز بروز بیشتر فراهم سازد.

سیدمحمد علی جمالزاده

(ژنو، ۹ مهرماه ۱۳۴۶)

\*

مقاله شیوایی که با عنوان «ایرانِ مظلوم» به خامه توانای جنابعالی نگاشته شده بود در مجمعی از فرهنگیان و فرهنگ دوستان آذربایجانی مقیم تهران قرائت شد و تأیید و تحسین همگان را برانگیخت. شیوه نگارش موشکافانه و تحقیقی و در عین حال رسا و روان و فصیح آن مقاله، علاوه بر مزایای دیگر حاکی از دقت و وسعت نظر و تسلط جنابعالی بر جوانب مختلف موضوعات مورد بحث می‌باشد. از جمله این موضوعات است رابطه زبان مشترک با وحدت و هویت ملی و خطرهای تجزیه‌طلبی‌های فرهنگی و تبلیغ رسمیت دادن به لهجه‌ها و گویشهای محلی به موازات یگانه زبان مشترک کشور و حتی کوشش در تحت الشعاع قرار دادن آن! من اگر چه این نامه را به عنوان یک فرد آذربایجانی به منظور تبریک و تشکر می‌نویسم ولی یقین دارم که این نوشته‌ام نه تنها زبان حال حاضران در آن مجمع، بلکه گویای احساسات همه آذربایجانیان (البته منهای چند تن انگشت شمار...) است.

امیدوارم این پیکار مقدس را که به حکم ذوق سلیم بر علیه تعصب کورکورانه شروع کرده‌اید با همکاری همفکران خود بیش از پیش ادامه دهید و به یک مقاله اکتفا نوزید و همواره موفق و کامیاب باشید.

غ. رعدی آدرخشی (تهران)

\*

رویتان را می‌بوسم و دستتان را می‌فشارم که همه مکنونات قلبی خود و واقعیات گفتنی را در مقاله زیبا و شیرین شما خواندم. اما در زمینه مقاله شما مطالب گفتنی دیگری نیز وجود دارد. یکی اینکه منطقه شمال ارس که در جنگ قفقاز از سوی روسیان اشغال شد، اصلاً آذربایجان نیست که آن را «آذربایجان شوروی» یا «آذربایجان شمالی» بنامند. این منطقه همیشه در تاریخ ایران «آران» نام داشته است و جهانگیر قائم مقامی دز یکی از شماره‌های مجله بررسیهای تاریخی بحث مفصلی پیرامون آن دارد. و روسیان پس از تسلط بر این مناطق برای روز مبادای خود نام «آذربایجان» را بر آن اطلاق کردند. دیگر اینکه روسیان در مقاطع تاریخی که دولت مرکزی ایران دچار ضعف و تزلزل بوده است، قضیه زبان را مستمسک قرار می‌داده‌اند و از آن جمله است رواج این قضیه پس از اتمام جنگ دوم و سخنرانیهای عوامل سیاست روس و از آن جمله نطق صمد و رغون شاعری از اهالی «آذربایجان شوروی» که در سال ۱۹۴۸ در یکی از محافل روس ایراد شده است و در مجله ادبیات شوروی (شماره ۱۲، سال ۱۹۴۸) چاپ شده است. در این مقاله آقای و رغون عین همین حرفهایی را زده است که این آقایان می‌زنند. در مقاله آقای و رغون شما می‌توانید به وضوح ببینید که آقایان از کجا تغذیه فکری می‌شوند.

عزیزالله کاسب

\*

مقاله «ایرانِ مظلوم» در حقیقت داغ دیگری زد بر زخم کهن و دیرینه ما مردم آذربایجان و آذری زبان که سالهای متمادی از سلطه فرهنگ شاهنشاهی برتن و جانمان فرو هشته بودند. شما چه حرفهای بی‌مایه، چه تصورات باطل و چه موهومات خیالی و ذهنی را بر روی کاغذ آورده‌اید... شما همچنانکه اشاره کرده‌اید نه زبان‌شناس هستید و نه ترک زبان. از مجموعه مقاله هم به روشنی استنباط می‌شود که آشنایی کافی در رابطه با تاریخ و فرهنگ میهنمان ندارید، آیا می‌توان پرسید شما با چه صلاحیتی در رابطه با سیر زبان و حقوق مردم ترک زبان دست به قلم فرسای زده‌اید؟ آن هم متناقض، غیر مستند و چشم بسته... نه متن کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی و نه شخص مؤلف محترم آن و نه هیچیک از روشنفکران واقع بین نه تنها کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند در رابطه با این که زبان رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است، بلکه پدران و نیاکان آنها در این خطه در سیر تحول و تطور آن صمیمانه کوشیده‌اند، ولی این بدان معنی نیست که زبان ترکی آذری با آن همه ریشه و سابقه و ادبیات پر بارش و با میلیونها تکلم کنندگانش از صحنه زندگیشان حذف شود و این



درست مقصود و خواب و خیال پرچمداران فرهنگی رژیم ستمشاهی بود که بساطشان توسط انقلاب مردم ایران برچیده شد. آیا صحیح است که در حوزه نشر دانشگاهی که ارائه مقالات تحقیقی و علمی را برای خود هدف قرار داده، این چنین مقاله‌ای سطحی و بی‌مایه و غیر علمی ارائه گردد؟ و سؤال اینکه آیا انتشار کتاب وزین و تحقیقی سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی در نفاق و تفرقه مؤثر می‌افتد یا مقاله شما؟

حسن علیزاده (تبریز)

\*

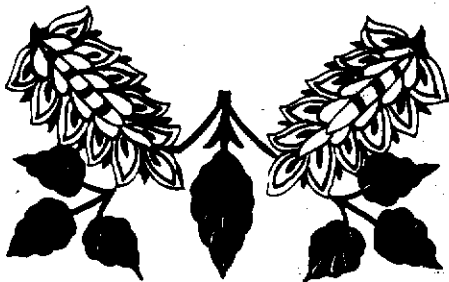
مقاله شما را تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در شماره پنجم سال هفتم مجله نشر دانش مطالعه کرده و استفاده کردم. امیدوارم در این زمینه بحثهای بیشتری توسط صاحب نظران و جامعه‌شناسان با استناد به شواهد عینی و تاریخی و نه اکتفا به استدلالات عقلی صورت پذیرد. بسیاری از سوء تعبیرات و تندیها و انحرافات سیاسی در میان برخی از هموطنان ما در این خصوص ناشی از مکتوم و ناگفته گذاشتن مسائل مهم و حیاتی برای سرنوشت مملکت ایران بوده است. مسئله اقلیتهای قومی در ایران هیچوقت به صورت جدی و پیگیر مورد مطالعه قرار نگرفته است. امیدوارم مقاله جنابعالی سرآغاز چنین مطالعه علمی و جدی و حساس باشد. راجع به اهمیت زبان فارسی و سیادت و نقش آن در طول تاریخ ایران و اسلام هیچ بحثی نیست اما این نباید موجب تضعیف دیگر زبانهای موجود در ایران گردد. بذر تفرقه‌های شیطنی بیگانگان وقتی می‌تواند رشد کند که واقعیت و زمینه عینی فراهم باشد و این واقعیت عینی را نمی‌توان با بحث و اظهار نظر ایجاد کرد بلکه در طول تاریخ و بر اثر برخورد قانون و غیرقانون و اصحاب قدرت سیاسی و یا احیاناً نظامی با اقلیتهای موجود در ایران ایجاد شده است... شکی نیست این مسئله پیوسته حساسترین و خطرناکترین مسئله برای تمامیت ارضی ایران بوده است اما از کنار آن گذشتن به معنی حل آن نیست و تنها با مطالعات علمی و عینی از نزدیک و در سایه حقایق تاریخی و جامعه‌شناسی و با امکان اظهار نظر دادن به کسانی که با دلایل و مدارک قانع‌کننده نظرات و عقایدی متفاوت دارند قابل حل است. بدون شك ایران در سایه فرهنگ و ادب فارسی از مفاخر گذشته و حال عالم اسلام و جهان بشمار می‌رود و خدمات انکارناپذیری به پیشرفت فرهنگ معنوی و مادی خاورمیانه و جهان کرده و می‌کند. همه ایرانیان به این حقیقت مفتخرند لیکن فکر می‌کنم این امر نباید موجب تضعیف و نادیده گرفتن چشمه‌های کوچکی باشد که به جریان فرهنگ ایران می‌ریزند. اسماعیل حسینی (سوند)

\*

يك روزنامه‌نگار خوب و عاقل و پاك از يك لشكر مجهز به تمام آلات و ادوات ناریه مؤثرتر است. مقاله مآل اندیشانه شما با تیترا «ایرانِ مظلوم» مرا تکان داد. از این جهت تکان داد که مسبوق به سوابق بسیار تأسف بار از شهر یور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ۵۷ با تمام بازیهای خطرناک سیاسی پشت پرده آن هستم. خدا روا ندارد به تکرار بازیهایی که مو بر اندام هر وطن دوست شرافتمندی راست می‌کند.

در سال ۱۳۲۴ که فراماسونها دولت را به وسیله حکیم الملك در اختیار داشتند آنقدر در آذربایجان تحریک کردند و مردم شریف آذربایجان را ناراضی ساختند تا دیگ طمع شوونیستی باقراوف رهبر حزب کمونیست قفقاز را به جوش آوردند و به دست مرد ساده لوحی چون پیشه‌وری آن وقایع معروف را تدارک دیدند. بعد هم در لباس قهرمانهای وطن پرست به میدان آمدند و آذربایجان را نجات (?) دادند و با انجام چنین ترفندهایی هم حیثیت شوروی را که بر اثر لغو قراردادهای ترکمانچای و گلستان به وسیله لنین و جاهت عمومی داشت مخدوش کردند و هم پایه‌های حکومت فراماسونها را در ایران تحکیم بخشیدند. امروز هم که انقلاب اسلامی به رهبری خمینی کبیر بساط این جاسوسهای کهنه کار را برچیده و معنای مستقل زیستن را به ایرانیان فهمانیده بار دیگر... با انتشار چنین کتابهایی و یا نشریاتی نظیر وارلیق به بهانه «نگران زبان مادری» بودن می‌خواهند یکبار دیگر آذربایجان را دچار آشوب و در افتادن با تهران سازند. غافل از این که نه آذربایجان آذربایجان سال ۲۴ است و نه در قفقاز باقراوف وجود دارد و شاید هدف اصلی... این بار بیدار کردن روح خلیفه‌گری عثمانی باشد. تعجب بنده این است که چرا دهها کتاب خوب و انقلابی اجازه انتشار نمی‌یابند و حتی يك کتاب پزشکی به این علت که عکس بیمار زن در حال جراحی زایمان و آن هم مسیحی پوشش اسلامی ندارد ماهها اجازه چاپ نمی‌یابد آنوقت به آسانی مجله وارلیق اجازه انتشار می‌یابد و کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی در تیراژ وسیع منتشر می‌شود.

دکتر پرویز رجائی (تهران)



شود و اگر این چنین نیست، چرا نگارندهٔ محترم مقاله از به کار بردن این واژه در کتاب مورد بحث، رنج می برد؟ (ص ۹، ستون ۲، سطر آخر).

دکتر علی رضایی (تهران)

\*

سرمقاله «ایران مظلوم» شما بسیار بسیار مفید و خواندنی بود. تعجب آنکه نغمهٔ جدائی زبانهای محلی توسط مزدوران و ایادی بیگانهٔ گروههای چپ و راست و همچنین توسط ایرانیان خود فروخته یا نادان در خارج از ایران آغاز شده است. در بعضی از نشریات نیمه معتبر و تحقیقاتی اینجا و حتی از زبان بعضی از استادان خارجی مسألهٔ زبانهای کردی، بلوچستانی، ترکی، ازبکی و ترکمن را گاهگاه می خوانیم و می شنویم که برایمان تازگی دارد و نشان از توطئه‌های عمیق و پشت پردهٔ خطرناکی برای تجزیهٔ فرهنگی و ادبی و بعد تجزیهٔ خاک ایران عزیزمان می دهد.

منوچهر برشاد

(نیویورک، نیوجرسی، آمریکا ۱۲۶۶/۶/۲۰)

\*

ساقیا لطف نمودی قدحت بر می باد

که بتدبیر تو تشویش خمار آخشد

«حافظ»

مقاله «ایران مظلوم» شما را خواندم نه يك بار که دوبار. بیان تحسین و دعا و رنج خود را به کلام جاودانه و شعر جاودانهٔ شیخ اجل وامی گذارم که:

آفرین خدای بر پدري

که تو پرورد و مادری که توزاد

بخت نیکت به منتهای امید

برسانادو چشم بد مرساد

همه از دست غیر می نالند

سعدی از دست خویشتن فریاد

اسمعیل صارمی (تهران)

\*

مطلب آقای مهندس معصومی (آفتابه لگن هفت دست...) را خواندم که مطابق معمول پر بار و پر محتوا بود و مقاله «ایران مظلوم» شما را. جداً که خدا پدر شما را بیامرزد و دست شما درد نکند. باور بفرمایید اگر نزدیک بودم بلند می شدم می آمدم و آن دست و قلمی را که این مطلب را نوشته می بوسیدم. حقیقتش بنده از اول هم اینطور مطالب و حرفهای «applied» را می پسندیدم و نه اینکه کسی در کنج عافیت بنشیند و چنان مقالهٔ عالمانه و محققانه‌ای بنویسد که به هیچ جایی بر نخورد و در رژیم غاصب گذشته و یار رژیم اسلامی به يك اندازه قابل چاپ باشد. من علماء و متفکرین و فلاسفه‌ای مثل راسل را که در اعتراض به جنگ ویتنام در کف خیابان تحصن می کنند و دستگیر می شوند و به زندان می روند به بسیاری از علمای بی بو و خاصیت خودمان که حرفشان به هیچ جایی بر نمی خورد ترجیح می دهم.

گواهی (وین)

\*

هر آنکه قصد نفاق و سودجویی دارد، ترکان را می گوید، بزرگان ترك زبان را مورد اهانت قرار می دهد. امان و پناه بر خدای تعالی از دست نفاق افکنان دست پروردهٔ رژیم منحوس پهلوی!

چرا و به چه دلیل باید مقامات و دانشمندان بزرگ ترك مورد اهانت‌های بیجای حاصل از احساسات نفاق افکنانهٔ شوونیستها قرار بگیرند؟ آری، زمانی رضاخان نیز حق مسلم و طبیعی ترکها، این مظلومترین مظلومان تاریخ، را از آنها سلب کرده بود.

خداند که چه اصالتی در فرهنگ و زبان این ترکان است که این چنین خوف بردل شوونیستها افکنده... چرا باید دولت خدمتگزار جمهوری اسلامی اجازه دهد تا به اکثریتی که از حقوق اقلیت نیز محروم مانده، چنین اهانت شود؟ چرا باید این چنین مغرضانه به مقامات ترك كشوري اهانت شود؟

آیا اینکه ظلمهای اعمال شده از سوی رضاخان و رضاخانهای روسیاه تاریخ در آن کتاب افشا شده، داغ حضرت عالی را تازه کرده است؟ یا اینکه تشریح و تثبیت شدن اصالت فرهنگ و زبان ترکها؟

چرا جنابعالی در مقالهٔ خود از فارسه‌های هند و پاکستان و خوارزم و افغانستان و ختاوختن (!) دفاع کرده اید؟ (ص ۸، ستون ۱، سطر ۱۸). آیا به ما حق نمی دهید تا از تحقیقات و نوشته‌های ترکهای ملل بیگانه استفاده کنیم؟

براستی مگر بکار بردن واژه «خلق» (که خود مفهومی گرفته شده از ریشه‌های مذهبی دارد) کفر یا گناه است؟ اگر کفر و گناه و جرم است که باید انشاء الله از فرهنگنامه‌ها و لغتنامه‌ها نیز حذف